



رهائی

★ سال ۶۵:

راهی بس دشوار فراروی رژیم ولایت فقیه
آزمونی دیگر برای چپ

★ مسالهی زن و جنبش مستقل زنان

نقدی بر دیدگاه رایج چپ

نشریه

سازمان وحدت کمونیستی

دوره سوم شماره ۹

اردی بهشت ماه ۱۳۶۵

www.iran-archive.com

رهائسی

نشریه سازمان وحدت کمونیستی

دوره سوم، اردیبهشت ماه ۱۳۶۵، شماره ۹

چاپ اول، ایران در قطع رقعی، ۳۵ صفحه

چاپ دوم، خارج از کشور، تیرماه ۱۳۶۵

سال ۶۵:

راهی بس دشوار فراروی رژیم ولایت فقیه

آزمونی دیگر برای چپ

تلاش اخیر رژیم در بسیج عمومی بدنبال کشف این نکته‌ی بدیع در دو ماه قبل که هیچ اشکال شرعی در بسیج، دختران وجود ندارد، گویای وضعی است که رژیم خود و کشور را در آن گرفتار کرده است. زدن به سیم آخر ۰۰۰ تا ببینیم و ببینند که بعد از آن چه می‌شود.

پروژه‌ی نامیمون "تکامل انقلاب" در سال گذشته حرکت پراعوجاج خود را به شکلی اطوار گونه‌آدمه داد و انقلاب در انقلابی که با بهمن و گروگان‌گیری آغاز شده و ادامه یافته بود در "انقلاب ششم" صرفاً به ابقاء سرایدار مفلوکی بنام مهندس موسوی در پست نخست‌وزیری رضایت داد و نشان داد که ته دیگر انقلاب‌های مکرر به چه رسوب متعفن رسیده است. انقلاب ششم، ابقاء موسوی!

این ابقاء، اما، از لحاظی وضع درونی رژیم را آشکارتر ساخت و معیارهای دقیق‌تری برای پیش‌بینی حرکات آینده بدست داد. مهم‌ترین عامل در اینجا شکل گرفتن بیشتر و متشکل شدن (از لحاظ سیاسی) بخش وسیعی از نیروهای بینابینسی حاکمیت در لوای مهدوی کنی بود، بطوری که اکنون می‌توان گفت که بجز جناح "رادیکال" و راست‌قسمت وسیعی از خط میانه به یک نوع هماهنگی و اتحاد سیاست‌واحد دست یافته است (۱). نطفه‌ی اولیه‌ی این خط در حقیقت در زمان حیات بهشتی بسته شد و فرد مؤثر غیر روحانی آن - جلال‌الدین فارسی - کاندیدای ریاست جمهوری شد که با توجه به وضوح و آرایش قوای آن زمان احتمال انتخاب شدنش بیش از دیگران بود. به گفته‌ی برخی از پیروان این خط بزرگترین اشتباه خمینی افتادن در دام توطئه‌چینان آن زمان و رد کاندیداتوری فارسی به علت افغانی‌الاصل بودن وی بوده است. کاندیداتوری حسن حبیبی پس از وی، هم بسیار دیر بود و هم این که شخص حبیبی دارای شهرتی نبود و این وضعیت را نمی‌شد ناگهان عوض کرد. "خواست خداوند" - یا برنامه‌ی دقیق‌تر کسانی که بنی‌صدر را پرورش داده بودند - موجب بل‌گرفتن او و ماجراهائی شد که انقلاب‌آقایان را به هزارافت و خیز مبتلا کرد.

این گرایش در ابتدا مقدار زیادی از نیروی خود را به نفع و جناح دیگر حاکم از دست داد. اما بعداً در طول سال‌ها و پس از سرخوردگی از خطوط دیگر و پس از مشاهده‌ی وضع رو به قهقرا، رونده‌ی رژیم، این گرایش بیش از پیش با پیوستن عناصر جدید و یا بازگشت برخی از جذب‌شدگان گرایش‌های دیگر نضج گرفت بطوری که هنگام تعیین نخست‌وزیر در سال گذشته بهترین فرصت را برای بهره‌برداری از وضع موجود بدست آورد. دولت موسوی با رای "رادیکال"ها و تعدادی از منفردین در اقلیت نام بود. اما خطوط دیگر یعنی جناح راست (با نیرویی تقریباً برابر با "رادیکال"ها) و این جناح میانه نیز هیچیک به تنهایی اکثریت‌آراء را نداشتند. با زار زد و بند، سازش و توطئه به آشفته‌ترین وضع خود رسیدند. هواداران مهدوی کنی نمی‌خواستند این بار هم مثل ماجرای کاندیداتوری فارسی فرصت تاریخی را از دست بدهند. هر

اما در شماره‌ی قبل رهائی در مقاله‌ی "جمهوری اسلامی بر بستر بحرانی حاد" بد تفصیل دیدگاه‌ها و اهرم‌های قدرت این دو جناح را بر شمرديم. جناح رادیکال عناصری نظیر موسوی و تعدادی از وزرای کابینه‌اش، خویشی‌ها، رنسانجانی و اعوان و انصارش و تعدادی از نمایندگان مجلس اسلامی را در بر می‌گیرد. و جناح راست متشکل از طیفی شامل باند هیات‌های مؤلفه (عسکراولادی، بادامچیان ۰۰۰) جامع‌مدی مدرسین حوزه‌ی علمیه‌ی قم، (آذری قمی، یزدی ۰۰۰) سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی (که جسدی بیش از آن باقی نمانده است) و بالاخره خامنه‌ای و طرفدارانش ۰۰۰

کس دست دیگری را رو می‌کرد و لجن‌ها را بصورت دیگری می‌پراکند و به نفع خود تبلیغ می‌کرد. خامنه‌ای مجبور بود که به گفته‌ی خویش از "جوسازی" ها بنالد و به "خلوت خدای خویش" پناه برد. اما این بار هم خداوند ارتباط مستقیم با ایشان را لازم ندید. خمینی از فراسوی جناح‌ها با يك نامه "انقلاب ششم" را شروع کرد و خاتمه داد. در نامه‌ی علمی وی در پاسخ به سؤال نمایندگان مجلس به ایشان گفته شد که به آقای مهدوی کنی هم گفته شده که بهتر است فعلاً آقای موسوی ابقاء شود. نمونه‌ای "جذاب" از سبک کار آخوندی. بنابراین نه تنها آقای خامنه‌ای و آقای کنی تکلیف خود را می‌دانند بلکه طرفداران آن‌ها هم بدانند (در غیر این صورت احتیاج به نامه‌ی علمی نبود و خمینی می‌توانست نظر خود را بطور خصوصی به آن‌ها بگوید). خلوت با خدا بنحو توهین آمیزی باطل شد. جناح میانه تمکین کرد چون نامه‌ی خمینی بطور تلویحی برای آن‌ها تهدید آمیز بود. وی با نام بردن از مهدوی کنی در نامه‌ی خود هم رسمیت جناح وی را تأیید می‌کرد و هم این که مشخص می‌کرد که مسئولیت رأی دادن را به عهده‌ی آن‌ها می‌داند. آقای موسوی بدین طریق ابقاء شد. جناح رقیب راست افراطی با يك رست سرکشانه از دادن رأی مثبت ابا کرد. آشفته بازار رژیم کماکان از لحاظ سیاسی به رهبری جناح "رادیگال" و از لحاظ اقتصادی در دست "جناح راست" (در ائتلاف با میانه) باقی ماند چرا که در کشتی زهوار در رفتی گرفتار طوفان فراغت تغییر فرماندهی وجود ندارد. ممکن است همین هم که هست در هم بریزد. استدلال خمینی جای تعمق دارد (۲).

البته در این ماجرا امتیازاتی نیز به جناح‌های دیگر داده شد. از جمله مهدوی کنی که ملاحظاتی در مورد ادامه‌ی جنگ داشت بیش از پیش در جریان امور قرار گرفت و حتی به وی ماموریت داده شد که تماس‌های بین المللی در این مورد بگیرد. سفر وی به انگلستان و تماس‌های وسیع وی در این رابطه بود.

مسئله‌ی نحوه‌ی رابطه با کشورهای خلیج و بویژه عربستان همواره یکی از مسائل مورد اختلاف و منازعه بوده است. در این زمینه نیز تصمیم بر این قرار گرفت که خوئینی‌ها که بعنوان يك چهره‌ی "رادیگال" محل بهبود روابط با عربستان سعودی تشخیص داده می‌شد تغییر یابد. کروی بعنوان فردی معتدل تر مسئول حجاج ایرانی شد و همزمان با این تغییر مطبوعات قلم به مزد نیز در ضرورت حفظ اعتدال در روابط با عربستان مقاله پشت مقاله نوشتند. این بهبود مناسبات در مورد امارات حتی چشمگیر تر بود. تنها در دو سه ماه اخیر بود که مسئله‌ی نفت مجدداً باعث کورت در روابط با عربستان شد.

این گرایش به اعتدال البته همراه بود با تأیید مکرر از جانب استراتژیست‌های مسائل بین المللی غرب در مورد ضرورت سازش با رژیم ایران، تأکید بر جنبه‌های مثبت رژیم و ندیده انگاشتن ناآیدنی‌ها. مایکل استرنر معاون سابق کیسینجر در مجله‌ی گزارش‌های خارجی (امریکا) می‌نویسد:

"ما آنقدر تاریخ می‌دانیم که بدانیم سیاست‌های فعلی ایران غیر قابل تغییر نیستند و هیچ شاهی در دست نیست که تصور شود همه‌ی حاکمیت ایران بدنبال ادامه‌ی جدال است. ما باید فرض کنیم که در تهران مبارزه‌ای بین آن‌هایی که می‌خواهند "انقلاب" را صادر کنند و آن‌هایی که بطور فزاینده‌ای می‌خواهند "آن را در داخل تحکیم کنند"، در جریان است. وظیفه‌ی سیاست غرب است که این گروه اخیر را تقویت کند. این کار توسط نشان دادن خطرات سیاست توسعه طلبانه صورت می‌گیرد ولی در این حال ما با جمهوری اسلامی که محدود به مرزهایش باشد مخالفتی نداریم.

یکی از جوانب مفید جنگ ایران و عراق انگیزه‌ایست که برای همکاری میان امارات خلیج در لوای شورای همکاری خلیج بوجود آمده است. ایالات متحده سه هدف سیاسی عمده در مورد بحران کنونی خلیج دارد. اول آن که از قطع نفت بحدی که برای اقتصاد غرب مضر شود جلوگیری کنیم.

۲- به غیر از نگرانی سردمداران حکومت از تغییر نخست وزیر که می‌توانست عواقب سیاسی غیر قابل پیش بینی همراه داشته باشد، مسائل دیگری نیز در این انتخاب دخیل بودند. جناح "رادیگال"، اگر چه تمام اهرم‌های قدرت را در دست ندارد، ولی دارای پیروانی در "نهاد" هما و در بین امت حزب الله است که بهر حال بخش بزرگی از توده‌ی حامی رژیم را تشکیل می‌دهند و دل‌سرد کردن آن‌ها از سهم بودن در حاکمیت طبعاً در شرایط آن زمان و امروز مطلوب نبود و نیست. نمود این جناح در برخی از "نهاد"ها مثل جهاد سازندگی، سپاه پاسداران، بخشی از حوزه‌ی علمیه‌ی قم، وزارتخانه‌های مختلف و... کنار گذاشتن تظمی آن‌ها از حاکمیت را تحت‌نشارهای جناح راست اگر نه غیر ممکن، حداقل بسیار مشکل ساخت است.

دوم آن که امنیت کشورهای تولید کننده نفت در منطقه را که دوست غرب هستند حفظ کنیم. سوم، نتیجه‌ی جنگ ایران و عراق بصورتی باشد که باعث نشود که شوروی در هر يك از دو کشور يك موقعیت برتر بدست آورد و این باعث خواهد شد که ایالات متحده و متحدینش مناسبات بهتری با دو کشور برقرار کنند (نقل از مجله‌ی فورین آفرز) .

مسئله‌ی قابل توجه دیگر مسئله‌ی انتخاب جانشین برای خمینی بود . در اینجا نیز دعوی جناح‌ها خود را نشان داد بطوری که منتظری نتوانست آراء لازم را بدست آورد و لهذا با يك شگرد آخوندی مسئله بصورت " تائید پذیرش رهبری ایشان از طرف مردم " درآمد . این البته قدری باعث سرشکستگی بود . علاوه بر آن بحث بر سر جانشین تراشی برای امام می‌توانست نتایج نامطلوب سیاسی داشته باشد . از اینرو قرار بر این گذاشته شد که مسئله مکتوم بماند ولی جناح رفسنجانی با زرنگی اول بطور غیر رسمی مسئله را فاش کرد و وقتی مسئله فاش شد البته آقای رفسنجانی هم کاری بجز تائید آن نمی‌توانست بکند . در این زمینه آذری قمی یکی از سخنگویان اصلی جناح راست افراطی می‌گوید :

" البته در جلسه‌ی اخیر (خبرگان) تائید شد که آیت‌الله منتظری مصداق قسمت اول اصل ۱۰۷ هستند و تصمیم گرفته شد که این مطلب مخفی بماند . . . ولی متأسفانه بعضی هم اجلاس‌های دو سه ماه قبل و هم اجلاس‌های اخیر را در بیرون مطرح نموده و حتی در نماز جمعه‌ها این مطلب را گفتند . . . خبرگزاری رویتر در مورد اجلاس‌های اخیر خبرگان از من سؤال کردند ، من در جواب گفتم که نمی‌توانم چیزی بگویم . گفتند که مطالب گفته شده است . من گفتم، گفته باشند . . . تا زمانی که آقای هاشمی موضوع را مطرح نمودند و خوب، ایشان بعنوان نایب رئیس جنبه‌ی رسمی داشتند اگر چه باز خبرگان باید این مطلب را اجازه دهد (و نداده) یعنی ایشان غلط زیادی کرده‌اند)) و خلاصه تیراز چله کمان خارج شد " (روزنامه‌ی رسالت ، ۱۸ اسفند ماه ۱۳۶۴) .

و بالاخره با زرنگی تمام ضمن " تائید " منتظری می‌گوید که آراء به منتظری باید پس از فوت امام مجدداً مورد تائید خبرگان قرار گیرد . یعنی کل قضیه مالیده ! :

" بنابراین ما اکنون این کار را می‌کنیم (تائید مورد پسند بودن منتظری) تا اگر در ظرف خودش خدای ناکرده چنین فاجعه‌ای هم روی بدهد مردم تکلیفشان روشن باشد و بعداً نیز این فرصت وجود دارد که پس از رفع شنج ، خبرگان بررسی کند فردی را تعیین کرده (یعنی از اسرار)) و ملاک و معیاری که در زمان انتخاب آن فرد در نظر داشته اکنون هم باقی است ؟ (بزبان آخوندی یعنی به ایشان بگویند دست انداخته بودیم !) . بنابراین لازم است که در آن زمان خبرگان پس از بررسی ، نظر و انتخاب قبلی خود را تائید کند و بدون آن تائید ، نتیجه‌های ندارد " (همانجا) .

بدین طریق بیش از یکسال شدت تضادهای درونی رژیم عملاً کارائی ناچیز آن را در زمینه‌های مختلف از گذشته نیـــــــز محدود تر میساخت (۳) . به موازات همین مسائل سقوط درآمد ایران از نفت - که خود به بحث جداگانه نیاز دارد - و بن بست جنگ ، وضع رژیم را بسیار متزلزل کرده بود . باین دو مسئله بعداً خواهیم پرداخت .

آنچه در میان جنجال‌ها برای همه بیش از پیش فاش شد مسئله‌ی فساد درونی رژیم و انعکاس آن در روابط اجتماعی بود . شاید بتوان گفت که در هیچ دوره‌ای از تاریخ معاصر ایران مسئله‌ی رشوه و ارتشاء ، قاچاق ، کلاشی و کلاهبرداری شدت و وسعت فعلی نبوده است . و این من الاتفاق برای حکومت آخوندی نه ریشخند آمیز که کاملاً سمبولیک است . آخوند یسم یعنی تبلور شیادی قرون . نوشته‌هایی که از سوی جریان‌های مختلف در دوران حدت دعواها منتشر شد و همه از طرف مقامات و نمایندگان و دست‌اندرکاران بود نشان می‌دادند که ابعاد کثافت کاری و توطئه چینی از آنچه مخالفین می‌گویند فراتر بوده است . در نامه‌ی ۳۰ تن از نمایندگان مجلس فاش می‌شود که علت عدم تعیین وزیر دفاع بعدت یکسال این بوده است که ارتش مجبور شود اسلحه‌هایش را از طریق سپاه بخرد و در صد کمیسیون آن به جیب دلان سپاه برود .

۲- مسئله‌ی دیگری که در همینجا اشاره به آن برای دریافت تصویری کلی از وضعیت امروز حاکمیت ضروری است ، شدید تلاش‌های جناح‌های مختلف برای سازماندهی و شکل دادن به جناح خود است . طرفداران خامندای که این تلاش را از مدتی پیش آغاز کرده بودند ، اخیراً به صراحت از " اپوزیسیون آقای خامندای " نام می‌برند . منتظری نیز از بعد از انصاب به مقام ولایتعهدی بدلیل نگرانی از آینده و پا در هرا بودن انتصابش سعی دارد با جمع کردن عده‌ای بدور خود و تراشیدن يك " خط " جدید ، برای خود گد فراهم کند . روزنامه رسالت ، ارگان بخشی از جناح راست (جامعه‌ی مدرسین حوزه‌ی علمیه و هیئت‌های مولفه) انتشار منظم خود را آغاز کرده است و . . .

استخوان های شاه معدوم از این که نتوانسته بود تا اینجای قضیه را یاد بگیرد در گور می لرزد .

اشاعه ی فساد و ارتشاء از يك جانب و کم شدن درآمد واقعی مردم از جانب دیگر وضع توده ی مردم را چنان رقت بار کرده است که تصورش هم برای آن ها دشوار بود و این از قضا از يك جهت و تا اندازه ای و بطور موقت برای رژیم رحمت آمیز بوده است . بیگاری وسیع، رکود اقتصادی، بی پولی، و عدم امید به رهائی از این بلایا می تواند دو واکنش بظاهرها متفاوت - بر حسب شرایط مختلف اجتماعی - ایجاد کند . تمکین و یا مقابله . در فقدان امید و بدیل واقعی، دور از واقعیت نیست که بخش هایی از مردم موقتا تمکین کنند . تمکین نه بمعنای پذیرفتن درد و رنج - این شدنی نیست - بلکه بمعنای فرار از درد و رنج، ولی فراری بسوی موهومات است . مخدر مذہب، نه بعنوان يك عامل بلکه بعنوان يك پرچم، در این تمکین، در این فرار از واقعیت درد و رنج بسوی مرگ و نیستی می تواند نقش بازی کند . فرد محرومی کسسه بجز گرسنگی و فقر چیزی ندیده است، که بجز رنج و درد نزدیکانش، بجز محرومیت و ناکامی خیری از زندگی ندیده است، راهی بجز تقلا برای خروج از این شکنجه گاه زندگی نمی بیند . راه های مقابل او کدامند . فرار و مبارزه . ولی فرار او نیز نوعی مبارزه است . تنها راه امید او مبارزه است . او تسلیم نمی شود . او نمی تواند تسلیم شود . کسی به شکنجه عادت نمی کند . کسی از گرسنگی و مرگ نزدیکانش لذت نمیبرد . او بدنبال مبارزه می رود . اما این مبارزه برای او، بر حسب میزان آگاهی اش، و بر حسب شرایط اجتماعی صور مختلف بخود می گیرد . نحوه و میزان آگاهی او را وضع طبقاتش - شرایط مادی - زمینه سازی می کند . ولی این به تنهایی کافی نیست . کسب آگاهی صرفا از وضع شخص بر نمی خیزد . آگاهی از وضع کلی، از روند حرکت تاریخ نیز از اجزاء ضروری آن هستند . اینها خود بخود بدست نمی آیند . آموخته می شوند . اما آن ها که باید بیاموزند کجایند . "آموزگاران" او کسانی بودند که یکبار همین چند سال پیش در انقلاب سیاسی بهمین سر او را بسه طاق کوبیدند . با نفهمی ها، ندانم کاری ها - اگر نخواهیم بگوئیم خیانت ها - ی خود او را از چاهی به چاه دیگری انداختند . هر يك برای عده ای و در جهتی . و همین ها بودند که بعد از انقلاب نیز یا در حاکمیت شرکت کردند، و یا رهبری "ضد امپریالیستی" سرکردگان ارتجاع را شاد باش گفتند . و همین ها بودند که بناگاه يك معلق زدند و بیخیال خود پرچمدار اردوی ضد رژیم شدند، و متوقع هم بودند که توده ی مردم همراه آن ها معلق بزنند . اما چنین نشد . توده به آموزگاران خود گمارده پشت کرد . این روش انکار کاملا بحق است یا نه، قضاوتش با شماست، ولی حق یا ناحق، بخشی از واقعیت است . در این حال بخشی از توده ی مبارز، توده ای که تسلیم وضع موجود نمی شود، توده ای که بهر حال باید از وضع زندگی فرار کند، اگر نه تحت شعور واقعی طبقاتی، لاقلا بخشا تحت شعور کاذب همین کار را می کند . "راهی کربلا" می شود . یا می میرد و بقول آخوند ها به بهشت می رود - که در آن از شکنجه گاهی بنام زندگی موجود خلاص شده است - و یا شهید زنده می شود که در آن صورت لاقلا سد جوع می تواند بکند، اگر جوان است امکان گرفتن شغل و آموزش می یابد، و اگر پیر است در آخر عمر یخچالی و تکه فرشی به خانه می برد . و چپ نمی داند که نام این اپورتونیسم نیست . توده اپورتونیست نیست . این برای او شکلی از مبارزه است . این ما و شمائیم که نمی فهمیم . این ما و شمائیم که شرایط هستی او را درک نکرده بر مبنای قواعد کتابی خود - و بهتر بگوئیم نفهمیدن قواعد - یا توده مردم را مستحق تحقیر می گیریم، و یا يك درجه بالاتر، اساسا آن را نمی بینیم . منکر وجود این بخش از توده می شویم . یا می گوئیم مردم نفهمند که بدنبال رژیم و شهادت می روند، یا می گوئیم مردم دور هستند که بخاطر یخچال سنگ رژیم را به سینه می زنند، و یا کلا منکر وجود این ها می شویم . این ها هم گریزهای ذهن ناتوان از برخورد به واقعیت است . گریز از نقد کوبنده ی خویشتن . بهر حال این بخش از مردم هستند که هنوز تکیه گاه رژیم اند . آن ها حامی رژیم نیستند . اشتباهی دیگر نکنیم . آنها بخاطر شرایط هستی شان مبارزند . و آن ها بخاطر عدم آگاهی طبقاتیشان - و تحت شعور کاذب - مبارزه را در "شهادت و یا زندگی بهتر" می بینند . در زندگی بهتر می بینند . برای زندگی بهتر مبارزه می کنند . اگر فریب آخوند شارلاتان را می خورند و "زندگی بهتر" آن جهان را هم قابل تحمل تر از وضع کنونی شان می دانند به آن ها خرده مگیرید . آن ها بدنبال زندگی بهترند . حامی رژیم نیستند . این رژیم است که برخلاف ماتریالیست های ذهنی گرا (و چقدر ترکیب های ریشخند آمیز)، ایده آلیست واقع گراست . رژیم است که بر این حرکت واقعی توده های مردم تکیه می کند، از آن بهره برداری می کند، به خدمت می گیرد و از آن ها کمترین که حامیان اویند، استفاده می برد .

و بنا بر این رفقا، تعجب نکنید که با این همه کثافت کاری و فساد هنوز عده ای زیر پرچم رژیم بسیج می شوند . این که

علی رغم افشاگری های اپوزیسیون ، و علی رغم افشاگری های جناح ها از یکدیگر ، عده ای هنوز بسیج می شوند دقیقاً تا اینکه همین نظر است . این افراد حامی رژیم نیستند که با افشاگری دست از حمایت آن بردارند . این افراد بخاطر مشکلات زندگی خود ، شرایط هستی خود است که حرکت می کنند . رژیم و امام و قرآن و خدا بهانه هائی بیش نیستند . بیشتر نیز گفتیم مذاهب عامل نیست . پرچم است .

اما این که این روند تا کی ادامه می یابد بدقت قابل پیش بینی نیست ولی عوامل موثر در آن را می توان باز شناخت . باید دید چگونه به وعده ها وفا می شود . وعده زندگی بهتر در آن دنیا البته همیشه بجای خود باقی است و آن هائی هم که تجربه کرده اند و خبر دارند ، البته خبری باز نیآورده اند ! و این را نیز رژیم می داند ، و بی جهت نیست که ترجیح می دهد بسیجی ها کشته شوند و نه مجروح و معلول . اما بهر حال عده ای می مانند و شهید زنده اند و این ها را برای مدتی می توان فریفت و نه برای همیشه . و باز این یک نکته است که فریفتن امکانات می خواهد . مادی و معنوی . پس ببینیم امکانات رژیم در چه وضعی است . در این زمینه به وضع بودجه و جنگ بعنوان مهمترین عوامل اشاراتی می کنیم .

بودجه

بودجه ی کل سال ۶۵ ، رقمی در حدود ۷۱۴۸ میلیارد ریال پیش بینی شده است . بودجه ی عمومی ۴۰۵۰ میلیارد ریال است . از لحاظ ترکیب درآمدها ، ۱۱۷۰ میلیارد ریال مالیات (ازد یاد جزئی از ۱۱۳۸ میلیارد ریال سال ۶۴) ، ۱۴۰۰ میلیارد ریال از نفت (کاهش از ۱۸۶۷ میلیارد سال ۶۴) و از سایر منابع ۵۳۵ میلیارد (ازد یاد چشمگیری از ۳۹۶ میلیارد سال ۶۴) . وام های داخلی (که عمده ترین محل تامین کسر بودجه است) ۳۹۰ میلیارد ریال (نزدیک و برابر ۲۰۰ میلیارد سال ۶۴) تخمین زده شده است . با این همه این ارقام واقعی نیستند .

- ۱- در سال های اخیر کسر بودجه ی واقعی از میزان پیش بینی شده ی آن خیلی بیشتر بوده است .
- ۲- درآمد نفت سال ۶۴ چیزی بین ۶۰ تا ۷۰ درصد میزان پیش بینی (۱۸۶۷ میلیارد) بوده است .
- ۳- درآمد نفتی سال ۶۵ به احتمال قریب به یقین می تواند حتی از نصف میزان پیش بینی شده هم کمتر باشد .
- ۴- با کاهش درآمد نفت واقعی در درآمد های عمومی و مردم پیدا می شود که خود از میزان سایر درآمدهای رژیم می کاهد (۴) .

در مورد کاهش درآمد نفت باید گفت که پیش بینی بودجه ی سال ۶۵ قبل از کاهش اخیر قیمت نفت بوده است . در آن زمان (در نیمه ی اول اردیبهشت ۶۴) ، قیمت هر بشکه نفت بین ۲۸ تا ۳۰ دلار بود (نفت مرغوب دریای شمال در آن ایام در بازار آزاد به ۳۰ دلار معامله میشد) ، رقم پیشنهادی دولت در بودجه ی سال ۶۵ برای درآمد نفتی ۱۶۰۰ مصوب مجلس ۱۴۰۰ میلیارد ریال بود که با توجه به وضع بازار جهانی نفت ، حالت جنگی در خلیج فارس ، بمباران شدید خارک و تلمبه خانه ی بندر گناوه و غیره ، هر دو ی این ارقام در همان وقت غیر واقعی و غیر قابل حصول جلوه می کرد . اما زمانی که بودجه در مجلس اسلامی مطرح و تصویب شد (اسفند ۶۴) ، قیمت نفت بشدت سقوط کرده و به حدود ۱۷ دلار رسیده بود و تمامی پیش بینی های محافل آگاه نفتی در همان وقت مبنی بر این بود که قیمت آن در ماه های آینده باز هم سقوط خواهد کرد و ذکی یمانی طی مصاحبه ای در انگلستان از رقم بشکه ای ۸ دلار سخن گفت .

باری ، پس از تصویب بودجه ی سال ۶۵ ، همان نظوری که پیش بینی می شد از اوایل سال ۶۵ قیمت نفت باز هم کاهش ۴- لایحه ی بودجه ی سال ۶۵ آنقدر صوری و بدون پشتوانه ی درآمدهای واقعی تنظیم شده بود که حتی شورای نگهبان نیز صدایش در آمد و از تأیید آن خود داری کرد . لایحه پس داده شده به مجلس اما هیچگاه در جلسه ی علنی مجلس به بحث مجدد برای اصلاح گذاشته نشد . شورای نگهبان ، تامین کسر بودجه از محل استقراض از سیستم بانکی را مغایر با قانون اساسی تشخیص داده بود ، و اظهار نظر کرده بود که یا در لایحه ی بودجه می بایست زمان باز پس دادن قروض دولت به سیستم بانکی معین گردد و یا حجم این استقراض به میزان قابل قبولی تعدیل شود . این اما با توجه به وضعیت بازار جهانی نفت و ناروشن بودن آینده ی آن امکان پذیر نبود . ظاهراً بعد از بگرمگهای فراوان ، برای جلوگیری از رد لایحه ی بودجه و اجبار به توسل به بودجه ی ۱ ، مدافعین این لایحه ، شورای نگهبان را قانع کرده اند که رد لایحه ی بودجه در شرایط کنونی از نظر سیاسی به صلاح نیست . لایحه ی بودجه سپس در یک جلسه ی غیر علنی در آخرین روز سال گذشته از تصویب نهائی گذشت .

یافت و حتی برای مدتی کوتاه در نیویورک هر بشکه به ۹/۵ دلار رسید. در زمان نگارش مقاله ی حاضر قیمت هر بشکه نفت در حدود ۱۲ دلار است. پیش بینی کارشناسان مسائل نفتی از مدت ها پیش بر این بود که قیمت نفت در تابستان امسال به کمتر از ۱۰ دلار خواهد رسید (در روزهای اخیر، روزنامه های رژیم نیز آن را منعکس کردند از جمله نگاه کنید به خبر مندرج در کیهان ۱۳ اردیبهشت ۶۵ تحت عنوان "پیش بینی اقتصاد دانان انگلیسی: قیمت نفت به زیر ۱۰ دلار هر بشکه می رسد"). البته کارشناسان مسائل نفتی جهان پیش بینی می کنند که در سه ماهه ی چهارم سال ۸۶ قیمت هر بشکه نفت تا ۱۳ دلار ترقی خواهد کرد. اکثر محافل آگاه نفتی بر این عقیده اند که پس از طی دوره ی افت و خیزهای کنونی، قیمت هر بشکه نفت بین ۱۵ تا ۲۰ دلار تثبیت خواهد شد. وزیر نفت اندونزی، پس از شرکت در کنفرانس ماه آوریل گذشته ی اوپک، طی مصاحبه ای اعلام داشت: اگر روزی قیمت نفت به ۱۸ دلار برسد برای اوپک خبری بسیار خوشحال کننده خواهد بود (نقل به مفهوم).

بهرحال، باید توجه کرد که پیش بینی تثبیت قیمت نفت بین ۱۵ تا ۲۰ دلار، برای سال ۸۶ نیست در حالی که بحث ما در اینجا در باره ی بودجه ی سال ۶۵ و درآمد نفتی رژیم در سال جاری است. بدیگر سخن، افزایش احتمالی قیمت نفت در آینده برای دردهای بی درمان امروز رژیم اسلامی کارساز نخواهد بود. بیماری صعب العلاج، نقد است و بهبود نسبی احتمالی، نسیه.

با توجه به آنچه گذشت و با توجه باین امر که رژیم درمانده ی اسلامی بعلت عدم امنیت خلیج فارس و عدم توانائی فروش نفت به قیمت رسمی و اجبار به فروش هر بشکه به مبلغی کمتر از قیمت رسمی، میزان درآمد رژیم در سال ۶۵، در خوشبینانه ترین حالات، بعید است که به نصف میزان درآمد نفتی مصوبه ی مجلس اسلامی برسد.

این کاهش شدید درآمد نفت فشار زیادی به بودجه وارد خواهد آورد. سرمایه گذاری های عمرانی که در سال ۶۴ بحد سبولیک تقلیل یافته بود از آن هم کمتر شده و عملاً متوقف خواهد شد. حقوق و دستمزدهای دولتی که با توجه به میزان تورم سال های اخیر مطلقاً کافی بوده است بالا نخواهد رفت و سطح زندگی این بخش از مردم سقوط خواهد کرد (که اثرات سوء جانبی آن بر اقتصاد سایر بخش ها — با توجه به وسعت بخش حقوق گیرنده — قابل پیش بینی است). عبارات دیگر اگر بین ۸۰۰ تا ۱۰۰۰ میلیارد ریال از درآمد نفتی کاسته شود چند برابر آن از درآمد واقعی ملی کاسته می شود. در اینحال اگر هزینه های جنگی افزایش یابد (که ظاهراً قصد رژیم چنین است)، میزان فشار بر مردم از لحاظ تنزل سطح زندگی و بهداشت و رفاه و فرهنگ سرسام آور خواهد بود.

این افزایش فشار بر مردم، در برنامه ی رژیم بطور متساوی وارد نخواهد شد. با توجه به برنامه های رژیم، فشار لاقلاً در ابتدا به اعضاء و وابستگان نهادها و بوروکراسی اسلامی وارد نمی شود. این ها تکیه گاه رژیم به قیمت فقر مطلق سایر مردم هم که شده از انتقال فشار به آن ها جلوگیری خواهد کرد. ولی این صرفاً یک خواست رژیم است و ممکن است واقعیات جز این حکم کند. توضیح آن که رژیم اکنون در تلاش است که میزان بسیج مردمی را افزایش کلی دهد. این عمل به دولت انجام می گیرد. اول بعلت کاهش تعداد داوطلبان در امر بسیج است. رژیم از چند ماه پیش برای نهادهای دولتی درصد معین کرده است یعنی هر جا که تعداد داوطلبین کم بوده است به قید قرعه کشی اجباری افراد را "بسیج" (بخوانید جلب و احضار) کرده است. دو ماه پیش برنامه ی شرکت زنان در امر جنگ مطرح شد و اکنون با استناد به سخنرانی خمینی سخن از "بسیج" اقشار وسیعی از مردم می رود. بهرحال رژیم اهرم هائی را برای برقرار کردن خدمت اجباری در اختیار دارد. این امر اما نه تنها در دراز مدت اثرات سوء خود را مانند هر خدمت اجباری دیگر خواهد داشت (در جریان حمله ی والفجر ۸ بیش از ۳۰۰ نفر از فراریان اعدام شده اند) بلکه فشار زیادی از لحاظ مالی بر مردم وارد خواهد ساخت. این فشار فقط از طریق کاهش سایر خدمات ممکن است که خود موجب فشار بر گروه های اجتماعی دیگر می شود. مضافاً گسترش سطح تمتع از گيرائی و فریبکاری آن خواهد کاست. تا زمانی که عده ی معدودی از قبل بسیج و امثال آن تمتع شوند این امر می تواند جذابیت محدودی داشته باشد اما زمانی که بنا بر تصور رژیم "همه" درگیر شوند به هیچکس چیز قابل توجهی نخواهد رسید. یک قطعه کیک را تا میزان معینی می توان تقسیم کرد. و این شبیه داستان حزب رستاخیز است که دقیقاً فراگیر بودن حتی تصوری آن نفی وجود آن بود. رژیم اجباراً همان اشتباه شاه را تکرار می کند (و شاید بتوان گفت که در تنگنای موجود او نیز عملاً مسئله ی تکیه گاه و یا حامی بودن بخشی از مردم را عوضی

می‌گیرد) . تلاش رژیم برای دادن نوعی دیگر رشوه، رشوه غیر مادی، نیز دردی را درمان نمی‌کند . اخیراً خمینی فرمانی صادر کرد که طی آن بنیاد شهید را موظف به توجه بیشتر از پیش به تهیه امکانات تحصیل و آموزش برای فرزندان شهیدان و معلولین و مفقودین و اسرا فرمود . این فرمان بزبان ساده یعنی ازدیاد سهمیه‌ی بنیاد شهید در مدارس عالی به قیمت کمتر شدن امکان ورود فرزندان غیر شهیدان . . . یعنی از کیسه خلیفه بخشیدن . یعنی محدود کردن استفاده از امکانات ملی و کشوری به کسانی که به نحوی از انحاء وابسته به رژیم‌اند . اما همین عملکرد قلد رانه و ضد انسانی نیز هنگامی که در مقابل ادعای " بسیج همگانی " قرار گیرد کلا بی معنی می‌شود . وقتی همه بسیجی باشند و امکانات همین که هست، یک رژیم چند هزار پاره می‌شود . یعنی اساساً کیکی در میان نخواهد بود . این مخمصه ایست که رژیم در آن گرفتار است . اگر خواهد ببرد باید بسیج را توسعه دهد و اگر بسیج توسعه یابد، بعلت اجبار وارده و بعلت از بین رفتن انگیزه‌ی رفاهی پایه‌ی بسیج از بین می‌رود .

بهر حال عارضه‌ی فوق را از لحاظی بخشی از عوارض کاهش درآمد نفت می‌توان شمرد . در این کاهش درآمد ملی، از لحاظ نوع و رشته‌ی فعالیت تولیدی هم می‌توان ملاحظاتی داشت . ولی هیچ رشته‌ی فعالیت‌های کشوری (جز در زمینه‌ی جنگ و سرکوب) را سراغ نمی‌توان گرفت که از عوارض منفی این کاهش درآمد بی نصیب بماند . فشار بر صنعت فزونی خواهد گرفت . این فشار هم بعلت کاهش درآمد ارزی است (نطق معروف بهزاد نبوی گویای مسائل زیادی در این زمینه بود (۵)) و هم بعلت آن که کاهش شدید سرمایه‌گذاری‌های دولتی از طریق کاهش زمینه‌های کمکی باعث فشار به واحدهای کوچک صنعت و رکود یا تعطیلی بسیاری از آنان و بیکاری تعداد زیادی از کارگران خواهد شد . بخش کشاورزی نیز، گرچه بعلت عقب افتادگی خود کمتر از بخش صنعت ولی بهر حال از این فشار بی نصیب نخواهد بود . آن بخش از کشاورزی که از کارگران دستمزدی استفاده می‌کند بعلت گسترش بیکاری در سطح ملی و عدم جذب نیروی کارشاهد پایین آمدن میزان دستمزد ها و سقوط بیشتر سطح زندگی این بخش از دهقانان خواهد بود .

تدابیر رژیم

برای مقابله با این وضع چند امکان در مقابل رژیم وجود دارد . راه اول گسترش صادرات است . این تنها امکان واقعی ولی در شرایط کنونی بسیار ناچیز برای مقابله با کاهش درآمد نفت است . این راه می‌توانست بشرط وجود یک رژیم مترقی، پیشرو و مردمی بصورت راهی اساسی درآید ولی در رژیمی که با حفظ وابستگی‌های گذشته، رکود و ویرانی را هم اضافه کرده است، در عمل بصورت یک شوخی در می‌آید . شوخی زشتی شبیه آنچه که حضرت رفسنجانی مغز متفکر و گندییده‌ی رژیم با کمال وقاحت اعلام فرمود . در ایران ۴۰ میلیون داربست قالی می‌زنیم و همه‌ی دنیا را مجبور می‌کنیم که قالی‌های ما را بخرند ! و قطعاً از میان اطرافیان این هوچی کسی نیست که به او بگوید قاچ زین را بچسب، اسب سواری پیشکش است ! قالی‌های تلنبار شده‌ی کنونی را بفروش، ۴۰ میلیون داربست فدای عمایه‌ات .

با وضع آسفناک کشاورزی و صنعت جمهوری اسلامی امکان واقعی ازدیاد صادرات غیر موجود است . صرف نظر از مقداری خشکبار و شاید چند قلم کالای ساخته شده، ایران چیزی برای ارائه و مقابله با قیمت‌های خارجی ندارد . همین میزان ناچیز هم بعلت بالا بودن تصنعی نرخ مبادله ارزی امکان رقابت را از دست می‌دهد . رژیم هم بدلائل سیاسی و هم باین دلیل که سردمداران‌ش از قاچاق ارز سود معتنا بهی بدست می‌آورند قادر و مایل به رسمی کردن کاهش ارزش ریال نیست .

۵- در این نطق (کیهان ۷ و ۸ بهمن ۶۴) که نشاندنده‌ی وضعیت اسفناک صنایع است بصراحت اعلام کرد که در سال جاری بسیاری از کارخانه‌ها به تعطیل کشیده خواهند شد، زیرا ارز لازم برای تهیه مواد اولیه و نیمه ساخته و ابزار یدکی آن‌ها موجود نیست . ماشین آلات بسیاری از کارخانه‌ها، که در ۱۰-۱۵ سال اخیر نوسازی شده‌اند، بحدی فرسوده شده‌اند که کیفیت بسیاری از تولیدات را بحسد غیر قابل قبولی کاهش داده است . راه چاره چیست ؟ بهزاد نبوی از تعطیل کردن بخشی از کارخانه‌ها به قیمت حفظ حیات بخشی دیگر دفاع می‌کند . اما کدام بخش باید تعطیل شود ؟ بخشی که سهم دستمزد و میزان ارز تخصیص داده شده به آن بالاست و مهمتر از همه، تولیدات مشابه این بخش را با قیمتی ارزان تر می‌توان از کشورهای دیگر وارد کرد . و به قیمت بازار سیاه توسط دولت فروخت، یعنی افزودن بر تعداد بیکاران و کمیل داشتن آن‌ها به جیبه‌های " نبرد نور علیه ظلمت " از هم اکنون هزاران تن از این کارگران را به جیبه‌ها فرستاده‌اند .

بنابراین، این امکان از دید درآمد ارزی، بهیچوجه با وجود این رژیم، جبران کاهش درآمد نفت را نخواهد کرد. بر اساس محاسبات انجام شده صادرات ایران، در صورت در پیش گرفتن سیاست های تشویقی دست و دلبازانه و برداشتن همه ی محدودیت ها حداکثر در سال می تواند به چیزی بیش از نیم میلیارد دلار یعنی $\frac{1}{3}$ درآمد پیش بینی شده از نفت برسد.

راه دوم از دید درآمد ریالی (و نه ارزی) رژیم است که با از دید مالیات و عوارض انجام می شود. با توجه به آن که هم اکنون پیش بینی این درآمد ها با توجه به وضع معیشت مردم بالاست، هر نوع فشار بیشتر عوارض اجتماعی نامطلوبی بوجود خواهد آورد و تازه در حدی هم نخواهد بود که مکنی باشد (۶) . راه سوم، چاپ و انتشار اسکناس است. رژیم بکرات باین راه متوسل شده است و هر بار عوارض شدید تومی آن را دیده و سپس حرکاتی در جهت خارج ساختن میزان پول در گردش کرده است. این راه باعث وسعت یافتن معاملات احتکاری و بالا رفتن قیمت ها - یعنی پایین آمدن درآمد واقعی مردم - می شود.

با توجه به آنچه گذشت، از "تدابیر" مسخره ی افزایش درآمد ارزی از طریق درآمد های غیر نفتی (نظیر چهل میلیون داربست قالی) که بگذریم، حتی با این فرض که درآمد های مالیاتی امکان افزایش داشته باشند و کارخانه ی اسکناس سازی رژیم ۲۴ ساعته بکار مشغول باشد، هیچیک نمی تواند جای کاهش شدید درآمد ارزی حاصله از نفت را بگیرد (مگر این که رژیم بجای چاپ اسکناس به چاپ دلار دست زند !) و کماکان برای واردات ضروری مصرفی و اسلحه و تجهیزات ادامه ی نبرد حق علیه باطل به ارز خارجی نیاز خواهد داشت.

چندی قبل، پس از سفر هیات دوستانه و چند نفره به ریاست نخست وزیر ترکیه به ایران، روزنامه ی جمهوری چاپ ترکیه بیش از هفتصد قلم کالای صادراتی به ایران از جمله ماست، خربزه، جارو را ذکر و نتیجه گرفت که "ما جز آب حیات همه چیز به ایران صادر می کنیم" (آب حیات هم گویا از انگلستان و اسرائیل و نیز شاید زیر زیرکی - از آمریکا وارد می شود) . رژیم خائنی که کشور را به حد بی سابقه ای از وابستگی در تاریخ ایران رسانده که بگفته ی مزدوران آن در مجلس همه چیز باید از خارج وارد شود. باز بقول همین باصطلاح نمایندگان، صادرات نفتی کشور ۹۷ درصد و صادرات (غیر نفتی) آن حداکثر بین ۲ تا ۳ درصد است پیدا است که در چنین شرایط تقریباً مطلق وابستگی به خارج (۹۷ درصد)، چاره ای جز داشتن ارز خارجی نیست. بیپوده نیست که باریکی از مزدوران رژیم می گفت: " اگر نفت به فروش رود امورات کشور می گردد و گر نه خیر".

پس "تدابیر" رژیم از طرفی موجب رکود و بیکاری بیشتر و از طرفی موجب تورم بیشتر می شود. این يك نمونه از رکود - تومی یعنی ضایعه آفرین ترین بحران های اقتصادی ممکن است. تصویر گرانی شدید. محدودیت واردات کالاها - ضروری، جیره بندی بیشتر، بسته شدن و یا کاهش تولید کارخانجات، بیکاری وسیع، بالا رفتن اجاره خانه، بالا رفتن قیمت لوازم ضروری خانگی، قطعات و لوازم یدکی و غیره، تصویر وضع اقتصادی در سال ۱۳۶۵ است.

جنگ

در صفحات پیش به یکی از مواهب جنگ برای رژیم اسلامی اشاره کردیم و در شماره های پیش توضیح داده ایم که سرنوشت این رژیم با جنگ گره خورده است. ایران نه می خواهد و نه می تواند به جنگ خاتمه دهد. این مسلم است. ولی جنبه ی دیگر قضیه این است که رژیم ایران به مرحله ای رسیده است که نمی تواند جنگ را ادامه دهد. این يك مخصصه است. این امر سردمداران را شدیداً بفرچاره جوئی انداخته است. چاره بنظر آنان برد در کوتاه مدت است. اگر

آ- در لایحه ی بودجه پیش بینی های دیگری نیز برای بالابردن درآمد ریالی و یا کاهش هزینه ها صورت گرفته است. پرداخت سوبسید باید از محل دریافت سود بازرگانی کالاهای وارداتی نامین گردد که قطعاً نسبت به سال گذشته (۱۰۰ میلیارد ریال) بسیار کمتر خواهد بود، زیرا با توجه به کاهش درآمد های ارزی از میزان واردات کاسته خواهد شد. بعلاوه تصمیماتی برای افزایش بهای خدمات دولتی (برق، پست و تلگراف و تلفن، حمل و نقل و ...) گرفته شده که بخشا به اجراء درآمده و یا خواهد آمد.

روزی خمینی می‌گفت جنگ اگر ۲۰ سال هم طول بکشد ما ایستاده ایم، اکنون با مشاهده‌ی وضع عمومی مردم، عدم پیشرفت در یکی از جهات رشد و بخصوص از همه مبرم تر کاهش درآمد نفت، رژیم باین نتیجه رسیده است که باید تا وقت باقی است آخرین تلاش خود را بکند. گفته می‌شود که قبل از عملیات والفجر ۸ که ابتدا قرار بود به بصره حمله شود تعداد ممکن تلفات نیروهای ایران تا حدود ۲۰۰ هزار نفر تخمین زده میشد و با این همه خمینی فرمان را صادر کرده است. این امر که تعداد تلفات ظاهرا بعلافت نا فلگیری نیروهای عراقی و موفقیت حمله‌ی کوچکتر و انحرافی به فو کمتر - ولی هنوز سرسام آور - بوده است چیزی از اهمیت این امر نمی‌کاهد که رژیم کنونی برای دستیابی به یک پیروزی ولو محدود حاضر است تا کجا برود. همانطور که گفته شد "اوزون برون کردن" بسیج دختران! و سپس بسیج همگانی این نکته را میرساند که رژیم پس از یکسال فترت کامل ناگهان با چه عجله‌ای به حرکت افتاده است. آقای رفسنجانی حسبالمعمول این فرمان های پیاپی خمینی را مربوط به ارتباط ایشان با عالم غیب می‌داند و اظهار می‌دارد که حتما ایشان چیزهایی از جبرئیل و سایر ملائک مقرب شنیده است! خود خمینی هم که کمتر از رفسنجانی وقیح نیست در نطقی که به مناسبت تولد فاطمه دختر محمّد ایراد کرد اظهار داشت که بعد از فوت محمد هر شب بمدت ۷۰ شب جبرئیل به خانه‌ی فاطمه می‌رفته و در مورد مسائل جهانی و شاید هم مسائل امروزی ایران (!!) با وی مذاکره می‌کرده است. بهر حال آنچه مسلم است اگر نه عالم غیب، عالم از ما بهتران چیزهایی گفته و قرار هائی گذاشته اند که فقط آقای خمینی و به تبع ایشان آقای رفسنجانی و گروه خاص می‌دانند. شواهدی نیز می‌توان بر این امر داشت که از این جمله اند رسیدن قطعات یدکی فانتوم های از کوار افتاده‌ی ایران، عدم موفقیت عراق در گرفتن موشک های دور برد زمین به زمین، و بالاخره تحویل رادارهای مجهل و موشک های زمین به هوای بسیار پیشرفته به ایران (از جانب؟) بحدی که رژیم به هواداران خود اظهار داشته است که تهران غیر قابل نفوذ (!!) از جهت حمله‌ی هوائی شده است. روشن برنامه‌ی عظیم فروش سلاح های امریکائی به میزان ۲/۵ میلیارد دلار نشان از ابعاد این قضیه دارد. رادیوی بی بی سی هم که حسبالمعمول در برنامه‌ی فارسی "خط" می‌دهد به رژیم تلقین می‌کند که با یکی دویوش دیگر، رژیم عراق ساقط می‌شود. این ها همه همخوانی می‌کنند با تصمیم رژیم مبنی بر تشدید فشار برای سقوط صدام قبل از آن که اثرات سوء کمبود درآمد نفت امکانات رژیم را محدود کند. با این وضع مگر آن که "جبرئیل" خبر تازه‌ای بی‌آورد، سال آینده علاوه بر در هم ریختگی بیشتر وضع اقتصادی چنانچه شرح آن رفت با تشدید وضع جنگ نیز روبرو خواهیم بود (۷). این سال، سال پرماجرائی است و سرنوشت بسیاری مسائل در آن می‌تواند روشن شود.

ما در این بحث از پرداختن به سایر مسائل که در سرنوشت کار مهمند خود داری کردیم و آن‌ها را به آینده موکول می‌کنیم. همواره در دوسوی رژیم های مرتجع باید دو عامل را بررسی کرد. مسائل بین المللی و مسائل مردمی. اهرم های اقتصادی و سیاسی قدرت های بزرگ در مورد رژیم های مرتجعی مانند ایران و عراق بسیار موثرند. کسی که منکر آن ها باشد در همان عالم توهمی زندگی می‌کند که سردمداران رژیم های ایران و عراق می‌کوشند مردم کشورشان را در آن محصور کنند. این امر همواره ما را بیاد گفته‌ای از شلزینگر در ابتدای انقلاب می‌اندازد که در اولین شماره‌ی دوره‌ی دوم رهائی (۲۶ تیرماه ۱۳۵۸) ذکر کردیم. وی که تنها سیاستمدار امریکائی است که در زمان های مختلف نماینده‌ی جناح های مختلف امپریالیسم بوده است (رئیس سیا، وزیر دفاع، وزیر انرژی) در همان اوان کار خطاب به سرمایه داران و سیاستمداران امریکائی گفت که از انقلاب اسلامی ایران نترسید چون خواست های ما برای مبارزه با کمونیسم و تامین خواست ما در مورد نفت را به بهترین وجهی انجام می‌دهد. طنین این خطاب را امروز در سخنان مایکل استرنر که در صفحات پیش نقل کردیم می‌بینیم. ضرورت پابین آمدن قیمت نفت را به بشکه‌ی ۱۵ دلار در مقاله‌ی میلتون فریدمان ۴ سال پیش می‌بینیم. از جانب دیگر مسئله‌ی شوروی و منافعش، مسئله‌ی افغانستان، مسئله‌ی اهمیت ادامه‌ی جنگ ایران و عراق از نظر اسرائیل (به نطق اخیر شیمون پرز توجه کنید) مسئله‌ی غیر قابل قبول بودن وحدت سیاسی رژیم های ایران و عراق و سوریه از نظر اسرائیل و حامیانش (و بنا بر این تا محتمل بودن همگامی رژیم کنونی یا آینده عراق با ایران و سوریه)، مسائل خلیج

۷- گواهی که رژیم، برای "محکم کاری" می‌کوشد با دادن "نخ" های قضیه را بنوعی دیگر فیصله دهد. از این دست است مصاحبه‌ی ژون افریک با رفسنجانی و زیرنویس مربوط به آن که مسئله‌ی کنار رفتن حزب بعث را محدود به ۶ نفر از "رهبران اصلی" آن می‌کند و آن‌ها را نام می‌برد، یا تقاضای لاریجانی، معاون وزیر خارجه، از وزیر اقتصاد آلمان برای پادرمیانی با بازار مشترک در جنگ.

و نفت بمثابة يك ابزار سیاسی و اقتصادی بین المللی را می بینیم و می دانیم که این ها به درجات مختلف و در زمان های مختلف از عوامل تاثیر گذارنده هستند .

این ها عواملی در آنسوی رژیم ها هستند . عامل مهم تر اما ، همانطور که در صفحات پیش آمد عامل مردمی است که آنچه از آن بالفعل است در دست نیروهای مترقی نیست و آن نیروی بالقوه عظیم زیر و رو کننده نیز کماکان بالقوه باقی مانده است . امروز هم شاهد هستیم که بجز آن اقلیت متمتع از رژیم ، اکثریت قاطع مردم ایران نه بیطرف ، بلکه دشمن رژیم هستند . رژیم با استفاده از نهاد دولت ، با استفاده از فریب و تطمیع و بالاخره به حکم اجبار عده ای از همسپان دشمنانش را هم " بسیج " می کند و به نفع خود از آن ها بهره برداری می کند . و این را نیز شاهدیم که ما چپ ها از دشمن که هیچ ، از دوستان نیز مدد نمی گیریم (۸) .

ما بار دیگر در آستانه ی یکسال پر حادثه و سخت دعوت دیرینه ی خود را در ضرورت اتحاد نیروهای چپ ، علیه رژیم تکرار می کنیم . ما ایمان داریم و به رای العین می بینیم که امکانات بالقوه چپ بخاطر تشدید پیروسی توهم زدائی و مخصصه های غیر قابل درمان رژیم بیشتر می شود ولی این را نیز می بینیم که بسیاری از نیروهای بالقوه یا بعلمت اشتباهات گذشته ی چپ نسبت به آن بی اعتمادند و یا با مشاهده ی سردرگمی و تکرار سناریوهای قدیم نسبت به آن کلا بدبین و نا امیدند و لاجرم بدیل خود را در جای دیگر جستجو می کنند (۹) . شعارهای خلق ، خلق و طبقه ی کارگر و پرولتاریای پیشرو و کذا درست بخاطر ماهیت شعاری خود در شرائط يك رژیم عوام فریب ، نه تنها کارآ نیستند که چندش آورند . اگر به خلق ، به طبقه و به انقلاب معتقدیم آن را نه در بوق های تبلیغاتی بلکه در حرکت دوراندیشان و با سیاست خود منعکس

۸- يك نگاه گذرا به وضع نیروهای اپوزیسیون گویاست . کاری به نیروهای سلطنت طلب و راست افراطی نداریم ، چون این ها نه تهدیدی برای رژیم بشمار می روند و نه بالفعل در مبارزه ی بر علیه آن مطرح هستند . ستاره ی بخت و اقبال آن ها در گاو صندوق در داخل پنتاگون به امید روزی نشسته که شاید طلوع کند . این ها بیش از حد پراکنده و بد نام و متضحتند که بتوانند خود را بعنوان بدیل مطلوبی از نظر امپریالیسم در مقابل رژیم کنونی ارائه کنند و روز به روز هم با رسوائی های بیشتر مالی و غیره گریبانگیرند . تازه آنچه همدی " خوبان " دارند رژیم جمهوری اسلامی به تنهایی دارد . ضد کمونیست نیست که هست ، از غرب اسلحه نمی خرد ، که می خرد ، نفت را حراج نمی کند ، که می کند . مگر غرب چه می خواهد .

در این میان ، نیروهای راست که سنا روی غرب حساب کرده اند ، کم کم رقیب قابل توجهی در شکل و شمایل مجاهدین خلق در مقابل خود می بینند . مجاهدین کماکان حرکت خود را بسوی غرب و ائتلاف با جناح های راست غربی ادامه داده اند . پیش از تکلیف ترور امریکائی ها در پیش از انقلاب و اعلام موافقت با نظام سرمایه داری ، چشم همگان به رخسار آقای رجوی در کنار طک حسین اردنی ، همپالگی شاه سابق ، روشن شده بود . تلاش های مجاهدین برای جلب حمایت سناتورهای امریکائی که هر يك به انداء مختلف و از صد طریق به جناح های امپریالیسم وابسته اند ، با شدت ادامه یافت . در روزهای اخیر ، راديو مجاهد خیر از شرکت هیات از آن سازمان در گرد همایی احزاب راست اروپایی در لاهه و ملاقات با سیاستمداران محافظه کار می دهد . گزارش های راديو فقط به شرکت هیات در این گرد همایی محدود نمی شود ، بلکه شامل مجیز گوئی مجاهدین در باره ی طرفداری این احزاب و سخنان نشان از صلح ! و از این قبیل است .

اما وضع چپ هم اسفبار است . با گذشت هفت سال از انقلاب ، پس از برخورد های مسلحانه ی فاجعه آمیز " حزب کمونیست " و " حزب دموکرات " نوبت اسلحه کشی فدائیان اقلیت به روی یکدیگر رسید . متأسفانه هنوز انگیزه های واقعی این درگیری ، که به کشته و زخمی شدن تعدادی از دو طرف منجر گردید ، برای ما دقیقاً روشن نیست . اما زمینه ها و انگیزه ها هر چه باشد ، توجیه کننده ی اینگونه اعمال وحشیانه و سرکوبگرانه نیست . چگونه می توان اینقدر غیر مسئول و قلدر منش بود که بر سر اختلافات سیاسی درون سازمانی بروی همزمان دویز اسلحه کشید ؟ چطور است که تا دیروز همگی " نماینده ی پرولتاریا " به حساب می آمدید و امروز هر طرف ، طرف دیگر را " باند تبهکار " ، " بانده جنایتکار " ، " نماینده ی بورژوازی " می نامد ؟ از " پرولتاریا " می که در روح چند استالینیست نابالغ ششلول بند حلول کند ، بیش از این هم نباید انتظار داشت . تنها در صورت دست برداشتن از پیکری چنین سیاست های فاجعه آمیز و بی بردن به ضرورت برقراری بحث های سازنده و راهگشا است که چپ خواهد توانست از بن بست کنونی بیرون آید .

اینگونه سیاست ها و برخورد های رقت انگیز و غیر مسئولانه از یکسو حاصل کجی و نداشتن چشم انداز روشن و از سوی دیگر ، ناشی از وجود دره ای عمیق بین واقعیت ها و ادعاها و بدیگر سخن ، ناشی از ناتوان دیدن گروه خود (" نماینده ی پرولتاریا " را می گوئیم) در مقابله با رژیم است .

خلاصه این که ، راه خروج از بن بست کنونی ، نه فقط برای این یا آن سازمان چپ بلکه برای کل جنبش چپ ، بهم پیوستن فعالیت ها ، برقراری دیالوگ ها و در يك کلمه ، اتحاد عمل است .

۹- بی جهت نیست که " اپوزیسیون قانونی لیبرال ها " به جنب و جوشی تازه پرداخته و گروهی جدید ایجاد کرده است . قصد از تشکیل " جمعیت دفاع از آزادی و حاکمیت مردم ایران " که در حقیقت ائتلافی از نهضت آزادی و بقایای جبهه ی ملی بشمار می رود ظاهراً ایجاد

کنیم . و این کار، رفقا، شدنی است . با اتحاد عمل . با پشت کردن به هر کس که در این راه بپهر دلیل مانع می‌ترشد . با کوشش همه جانبه ی چپ برای ارائه ی یک بدیل واقعی . پیش بینی ما اینست که در آینده ای نه چندان دور شرایطی بوجود خواهد آمد که بدیل چپ امکان عرض اندام جدی خواهد داشت . و بدیل در طول زمان و با کار جدی بوجود خواهد آمد ، نه ناگهانی و در شب انقلاب !

وسخن

www.iran-archive.com

قطبی جدید است که در عین این که رنگ مذهبی نهضت آزادی را نداشته باشد و ناراضیان را رم ندهد با باقی ماندن در محدوده ی قانونی و نتیجتاً فرار از سرکوب شدن و سبعا نده ، برای آن ها جذاب باشد .

مسأله‌ی زن و جنبش مستقل زنان

نقدی بر دیدگاه رایج چپ

مسئله‌ی زن یکی از مسائلی است که برغم اهمیت اساسی آن برای هر جنبش انقلابی منجمله، و به ویژه، برای جنبش انقلابی و مترقی ایران با توجه به سرکوب‌گریان زنان توسط رژیم قرون وسطایی جمهوری اسلامی، و با وجود تأکید‌های فراوان لفظی در برنامه‌ها و نوشته‌های گروه‌های چپ و غیره بر اهمیت آن، همواره با بی‌مهری و بی‌اعتنایی و، یا بدتر از آن، با سرکوب این گروه‌ها روبرو شده است. این گروه‌ها و سازمان‌ها در بهترین حالت هر از چندگاه و پس از بروز حرکات اعتراضی زنان یا در سالگرد هفدهم اسفند (۸ مارس)، روز جهانی زن، اعلامیه‌ای یا مقاله‌ای نوشته و پخش کرده و باز در انتظار حرکت یا سالگرد بعدی بسر برده‌اند. در بدترین حالت، زنان نه تنها در مبارزه و اعتراض بی‌پایمال شدن حقوق خود کمکی دریافت نکرده‌اند، بلکه مورد حمله و انتقاد هم واقع شده‌اند که چرا در جنبش غم‌خورده ایجاد می‌کنند، مگر نمی‌دانند که پس از "انقلاب" به رهبری این گروه یا آن سازمان حقوق ایشان به آن‌ها اعطاء خواهد شد؟ پس (و این نتیجه‌ی واقعی چنین برخورد‌هایی است) بهتر است ستم را تحمل کنند.

متأسفانه تمام گروه‌ها و سازمان‌های چپ و مترقی در یکی از این دو مقوله قرار می‌گیرند. اشاراتی به گذشته‌ی زنده در آن‌ها، موضوع را روشن تر طرح خواهد کرد.

جنبش اعتراضی و خودانگیخته‌ی زنان بر علیه تحمیل حجاب، که بلافاصله پس از پیروزی انقلاب، در اسفند ۱۳۵۷ آغاز شد و در حقیقت اولین اعتراض وسیع به حاکمیت ولایت فقیه بشمار می‌رفت، با وارد آوردن شکست بر رژیم جمهوری اسلامی و شخص خمینی موفقیتی مقطعی کسب و ضمناً مجموعه‌ی جنبش سیاسی را، که سنت و در عمل مسئله‌ی زنان را نادیده می‌گرفت، غافلگیر کرد. روشن بود که گروه‌های سیاسی به پتانسیل موجود برای پیدایش جنبش زنان بسیار کم بهره داده بودند.

گروه‌های چپ بعلت وجود دیدگاه‌های غلط و شدیداً انحرافی پیدایش یک جنبش ویژه و مستقل زنان را نادرست می‌دانستند و معتقد بودند که نباید در جنبش عمومی "غرقه" افکند و نیروها را در راه "مسائل فرعی هدر" داد. ولی وجود جنبش زنان در واقعیت خارج از ذهن و تصورات ایشان و فشار زنان عضو و هوادار خود این گروه‌ها که ستم بر خویش بوضوح و در زندگی واقعی لمس و درک می‌کردند و مایل بودند در مبارزه‌ی جاری بر علیه این ستم سهم خود را ایفا کنند، بسرعت آن‌ها وادار به عقب‌نشینی کرد. گروه‌های زنان هوادار چپ تشکیل شدند و رهبران گروه‌های چپ هم با این قصد که از غافله عقب‌نمانند تن‌باین‌آمر دادند. ولی طبعاً از طریق گروه‌های وابسته به خود کوشیدند نظریات "گروه پدر" را در جنبش زنان به پیش ببرند. اگر امکان پذیر بود با بحث، و اگر نبود با کارشکنی و خرابکاری!

هر گروه می‌کوشید شرکت خود در یک تظاهرات و یا اقدام اعتراضی و یا امضای اعلامیه‌ای را به مطرح شدن فلان

موضع سیاسی مورد علاقه اش مشروط کند . اگر هم چنین کوششی از طرف گروه های زنان به عمل نمی آمد ، "گروه پدر" در عمل به جبران مافات می پرداخت . بدین ترتیب ، در عین حالی که مثلا "اتحادیه ملی زنان" (که عمدتاً در برگیرنده ی زنان هوادار فدائیان بود) در مبارزه علیه تحمیل حجاب شرکت می کرد ، سازمان فدائیان خلق اعلام می کرد : حجاب مسئله ی زنان زحمتکش ما نیست . "اتحادیه ی انقلابی زنان مبارز" برای شرکت در تظاهرات ضد حجاب خواستار موضع گیری علیسه بختیار می گردید ، در حالی که گروه های زنان هوادار فدائیان و خط ۳ ، به همراه سایر گروه های سیاسی و صنفی زنان در ائتلافی گسترده و بی نظیر "کمیته ی همبستگی زنان" را تشکیل داده بودند و می کوشیدند برای افشای قانون اساسی فوق ارتجاعی مجلس خیرگان و سایر قوانین و مسایل مربوط به زنان کنفرانسی بر پا کنند (آذر ۱۳۵۸) ، سازمان همسای دانشجویان پیشگام (طرفدار فدائیان) و دانشجویان مبارز (طرفدار خط ۳) مطلقاً حاضر به تأمین محل کنفرانس نشدند ، بالاخره "کمیته ی همبستگی زنان" موفق به تأمین محل و اعلام کنفرانس شد ، ولی سازمان فدائیان خلق بلافاصله پیوسته از اعلام زمان کنفرانس ، نیروهای مختلف ضد رژیم را به شرکت در یک تظاهرات خیابانی دعوت کرد که این امر در آن زمان طبعاً از توجه به کنفرانس زنان شدیداً می گاست . نمونه های فوق چنان که گویای غفلت گروه های چپ در برخورد بسینه مسئله ی زن هستند که حاجت به شکافتن بیشتر مسئله نیست . فقط لازم است اضافه کنیم که در چنان جو سکتاریستی شدید ، گروه هایی نظیر انجمن رهائی زن که توسط تعدادی از رفقای هوادار سازمان ما ایجاد شده بود ، و علی رغم گاستی های خود برای مقابله با چنین رفتارهایی می کوشید ، آشکاراً در اقلیت قرار داشتند . موفقیت در این زمینه طبعاً نیرویی بسیار بیش از این ها را می طلبد .

در مورد مجاهدین خلق همین مثال ها را هم نمی توان زد . چون مجاهدین قویاً می کوشیدند از اعتقادات اسلامی در باره ی زنان تخطی نکنند . به همین خاطر مجاهدین نه تنها جنبش زنان و مبارزات آن ها را یکسره تحریم کرده و نادیده گرفتند ، بل حاضر هم نبودند در مورد نص صریح قرآن و دستورات ارتجاعی آن در مورد زنان موضع بگیرند و همواره در این باره سکوت می کردند و به همین خاطر نیز در مقاطع مختلف مورد انتقاد شدید زنان مترقی قرار داشتند . در جایی که سازمان های سیاسی مدعی ترقی خواهی در یک جامعه که بگمان خود پیشرفته ترین عناصر آن جامعه را در درون خود گرد آورده اند اینگونه به مسئله ی زن برخورد کنند و روابط مرد سالاری تا عمق وجود روابط سازمانی و "خصوصی" میان افراد آن رسوخ کرده باشد ، آیا باید تعجب کرد که چگونه رفسنجانی در خطبه های نماز جمعه اش رسماً و علناً و با کمال وقاحت فحشاء را تبلیغ می کند ؟

چرا چنین است و ریشه های این عقب ماندگی در کجاست ؟ در پاسخ باین سؤال ، طبعاً می توان و باید از عقب ماندگی عمومی فرهنگ جامعه و بازتاب اسفبار آن در جنبش سیاسی - مترقی یاد کرد ، فرهنگی که دارای ابعاد گسترده است و پایه بر مرد سالاری هزاران ساله دارد که توسط حاکمیت اسلام و آموزش های فوق ارتجاعی آن در طی ۱۴ قرن پیش از پیوسته تقویت شده است : سنت های ارتجاعی قوی در باره ی ازدواج که بی شباهت به خرید و فروش بردگان نیست و ذره ای وجه اشتراک با انتخاب دمکراتیک شریک زندگی ندارد ، زبان شدیداً ملهم از مرد سالاری و تحقیر زنان که از اشعار و نوشته های کلاسیک ایرانی گرفته تا ادبیات چپ امروز بکار رفته است و می رود . . .

اما ، علاوه بر این ها ، عامل مهم دیگری که چون بختکی بر پیکر گروه های چپ چنگ انداخته و مثل موارد متعدد دیگر مانع پیشبرد و گسترش نظریات سوسیالیستی است ، تعلق خاطر عمیق آن ها به "سوسیالیسمی" اکونومیستی و جبری است که اقتصاد را منتزع از انسان و روابط اجتماعی می نگرد . این نوع نگرش در برخی از گروه ها با استالینسم مزمن آن ها تقویت می گردد که خود با عقب ماندگی فرهنگی عمومی تطابق دارد و از آن ملهم است .

روشن است که نه رسوبات فرهنگی هزاره های طولانی را می توان به آسانی لایروبی کرد و نه آن ایدئولوژی را ، که در به شکست کشانیدن انقلاب روسیه و اضمحلال کامل آن نقشی مهم ایفا کرد ، می توان به سادگی ریشه کن ساخت . شکی نیست که چاره ساز اساسی این ها ، انقلاب های اجتماعی و فرهنگی همه جانبه است . بحث ها و روشنگری ها تنها جزئی ضروری از مبارزه در این راه بشمار می روند .

در این رابطه ابتدا باید به فقدان درک صحیح از ریشه و اساس ستم بر زنان ، و در مواردی اصرار بر درکی نادرست از آن ، و سپس به راه و روش مبارزه با این ستم پرداخت .

کلا چپ سنتی ملهم از بدترین "میراث" انقلاب روسیه، با درجاتی متفاوت از تاکید، تقریباً دارای نظر واحدی در باره‌ی ریشه‌ی ستم بر زن است. این نظریه با استنادی جزئی به انگلس، بطور خلاصه بر این پایه استوار است که در جامعه‌ی اولیه که جامعه‌ی مرد سالار با واحد عشیره‌ای یا تیره‌ای مادر بود، تسلط یک جنس بر جنس دیگر، همچنان که تسلط طبقه‌ای بر طبقه‌ی دیگر، وجود نداشت. ولی از زمانی که تلاشی جوامع اشتراکی اولیه با پیدایش کشاورزی و دامپروری در سطحی گسترده و نیاز به سکونت و کار گروه‌های مردم حول قطعات کوچکتر زمین آغاز شد، نظام تازه بر مبنای مالکیت خصوصی و خانواده‌ی جدید و هسته‌ای بوجود آمد. در نظام جدید مردان به کارهای تولیدی و زنان از پرورشی کسار تولیدی خارج و به کار خانگی پرداختند.

نتیجه‌ی تطبیق این نظر بر جامعه و مناسبات سرمایه‌داری این است که ستم دوگانه بر زن در این جامعه باید از طرفی بعنوان جنبه‌ای از استثمار نیروی کار در تولید کالایی با نتیجه‌ی آن در نظر گرفته شود و از طرف دیگر نقش زن در خانواده و کار خانگی هم نگهداری و باز تولید نیروی کار است، یعنی تولید مثل و اجتماعی کردن نسل‌های جدید کارگران که این‌ها ارزش اضافی تولید خواهند کرد. کار خانگی بخودی خود در حیطه‌ی مصرف است و ارزش تولید نمی‌کند. پس برای این که زمینه‌ی رهایی زن فراهم شود ضروریست زن از عرصه‌ی خانواده وارد عرصه‌ی کار و تولید شود تا در اثر رفع وابستگی اقتصادی به مرد از زیر سلطه‌ی او خارج گردد و نقشی برابر در مبارزه‌ی طبقاتی ایفا کند، از این مقدمه نتیجه گرفته می‌شود که برای آزادی زن باید سوسیالیسم را جایگزین تولید کالایی سرمایه‌داری کرد.

این جمع‌بندی در اساس خود پایه‌ی استنتاجات قدر گرایانه (فائالیستی) سیاسی را در برخوردها و اقدامات مخرب و فرقه‌گرایانه با امرهایی زن و جنبش‌رهایی زنان تشکیل می‌دهد، چون استنتاج "عقل سلیمی" از این زمینه چینیست این است: آزادی زن در سوسیالیسم بدست می‌آید. پس بجای "تفرقه و تضعیف" نیروها در جهات مختلف باید تمام قوا را در جهت مبارزه برای سوسیالیسم متمرکز کرد.

کوشش این نوشته بر این است که هم ایرادات زمینه‌چینی شوریک فوق را که در جوهر خویش تقلیل‌گرایانه است و کمال مسئله‌ی زن را به عامل اقتصادی تقلیل می‌دهد و هم این درک مکانیکی از سوسیالیسم و مبارزه برای آن را مورد بحث قرار دهد.

اما پیش از ورود باین بحث، بی‌مناسبت نیست که به روی دیگر سکه‌ی نظریه‌ی فوق‌الذکر، هر چند به اختصار، اشاره کنیم. جنبش زنان در غرب در مجموع از لحاظ نظری به چند گرایش تقسیم می‌شود:

۱- گروهی معتقدند برای کسب برابری جنسی کامل نیازی به انقلاب سوسیالیستی و سوسیالیسم نیست و این حقوق در جامعه‌ی سرمایه‌داری قابل دستیابی است. این گرایش نظری که کلا بعنوان فمینیست‌های رفرمیست شناخته می‌شود صرفاً در چارچوب جامعه‌ی سرمایه‌داری برای اصلاح قوانین و فرهنگ مرد سالارانه در آن می‌کوشد و کاری به استثمار و نیاز به دگرگونی اساسی جامعه ندارد. هر چند در مقابل این نقطه ضعف اساسی، این گرایش دارای برخی تأکیدات صحیح در زمینه‌ی ضرورت برابری قانونی زنان با مردان است.

۲- گروهی دیگر بر این نظرند که سلطه‌ی مرد بر زن در اساس ناشی از عوامل روانی، فرهنگی و زیست‌شناختی است و مردان، صرف‌نظر از عامل اقتصادی مایل به اعمال سلطه بر زنان هستند. این گرایش نظری را که در کشورهای مختلف به عناوین متفاوت نامیده می‌شود، در اینجا فمینیست‌های افراطی می‌خوانیم. این گروه از زنان در نظر و عمل مردان را دشمن زنان می‌شناسند و نظام اجتماعی حاکم را مقصر نمی‌دانند. در نتیجه ایشان با مردان و نه نظام سرمایه‌داری و مرد سالاری به مقابله می‌پردازد. البته ناگفته نماند که این گرایش نیز دارای برخی تأکیدات مثبت و لازم در زمینه‌ی مقابله علیه تجاوز به زنان، خشونت علیه زنان، پورنوگرافی و غیره است.

۳- گروه سوم از این میان بعنوان فمینیست‌های سوسیالیست خوانده می‌شود. کمونیستی که معتقد نیست مبارزه بخاطر "سوسیالیسم" (بخوان اگونیومیسم رایج سنتی) و حتی استقرار آن به خودی خود به از بین رفتن سلطه‌ی مرد بر زن منجر خواهد شد و بر خلاف اگونیومیس‌ها معتقد است که علاوه بر مبارزه در حیطه‌ی اقتصاد، نه در حرف که در عمل، باید در جهت تغییر مناسبات در حیطه‌ی سیاسی، ایدئولوژیک و اجتماعی کوشا بود. و از اینجا نتیجه می‌گیرد که پس هم

امروز در کنار مبارزه علیه استثمار طبقاتی باید بطور خاص علیه مرد سالاری و سلطه‌ی مرد بر زن نیز مبارزه کرد و در این راه گام‌های عملی بر می‌دارد، یک فمینیست سوسیالیست است. گرچه بطور عادی نباید نیازی به چنین توصیفی می‌بود و یک سوسیالیست واقعی طبیعتاً باید یک مبارز راه برابری حقوق زنان باشد، از طرفی وجود گرایشاتی با دیدگاه‌های اجتماعی متفاوت در جنبش زنان و از طرف دیگر طفره رفتن سوسیالیست‌های اگنومیسیت و سنتی از مبارزه‌ی عملی در راه حقوق زنان، ضرورت این توصیف را ایجاب کرده است.

مناسفانه سنت استالینیستی انگ زنی و سرکوب‌اندیشه و مبارزه‌ی مستقل از اندیشه‌ها و شیوه‌های سنتی، که در جنبش ریشه‌دوانده در این مورد هم واژه‌ی فمینیسم را تحریف و آن را صرفاً معادل فمینیسم بورژوازی یا رفرمیستی قلمداد کرده است، تا حدی که حتی سازمان‌های زنان سوسیالیست ما پس از انقلاب جرات نمی‌کردند خود را فمینیست بخوانند. حال آن فمینیسم در واژه به معنای تبلیغ برابری حقوق زنان و فمینیست کسی است که برای این برابری حقوق مبارزه می‌کند. بنابراین کل جنبش‌رهایی زنان جنبش فمینیستی است. و این دیدگاه و عملکرد یک مبارز راه‌رهایی زن، یعنی درک او از علل ستم بر زنان و استراتژی او برای کسب حقوق برابر برای زنان است که او را متعین می‌کند.

این گریز از جهتی برای اشاره به نظریات موجود در جنبش‌رهایی زنان ضروری بود، ولی در اینجا روی سخن ما با این نظریات (که هنوز در جنبش ما در سطح قابل توجهی مطرح نیستند)، که با نظریه‌ی سنتی و غالب در جنبش چپ است. همان‌طور که گفته شد، نظریه‌ی سنتی ستم بر زنان را در اساس ناشی از عامل اقتصادی و کنار ماندن زنان از تولید می‌داند، و چون اهمیتی برای سایر عوامل قائل نیست نه به توضیح نقش روابط درون خانواده می‌پردازد، نه نقش خانواده را در رابطه با سرمایه‌داری و علت کنار ماندن زنان را از تولید روشن میکند و نه حتی درک مشخص و صحیحی از نقش زنان در عرصه‌ی اشتغال و کار و تولید دارد. در حالی که این‌ها مسائل و عواملی مرتبط با یکدیگر و اجزاء یک تحلیل همه‌جانبه از مسئله‌ی زن بشمار می‌روند.

بطور کلی بنظر می‌رسد که پیدایش تدریجی خانواده‌ی هسته‌ای پس از ایجاد مالکیت خصوصی بر منابع ثروت آغاز شد. هر چند مطلق‌نگاری و ساده‌اندیشی است که گمان کنیم پیش از آن اساساً ستم بر زنان وجود نداشته و آن چنان که گاهی عنوان می‌شود، برابری کامل برقرار بوده است. بنظر می‌رسد متون کلاسیک هم در این مورد بیش از حد تأکید ورزیده‌اند. این تأکید در حد وسیعی صحیح و این برابری در حد قابل توجهی وجود داشته است، اما مطلق بودن آن مورد انتقاد است، والا در این که ستم بر زنان و مرد سالاری پس از پیدایش مالکیت خصوصی، جهانی، نهادی و در حد گسترده‌ای تحکیم شد اختلافی نیست. وجود ستم بر زن، و نه همگانی بودن و گسترده بودنش، در خلال نوشته‌های برخی نویسندگان حامی و مبلغ نظریه سنتی مثل اولین رید نیز مورد اذعان است. بگمان ما باید باین نظریه هم که وضع جسمی زنان و نیاز آن‌ها به محافظت در طی دوران حاملگی تا حدودی زمینه‌ی تسلط مردان را فراهم کرده، توجه نشان داد. ولی از این توجه لزوماً نمی‌توان نتیجه گرفت که چون وضع فیزیکی زنان با مردان متفاوتست پس هیچگاه برابری حاصل نخواهد شد. انسان را شرایط اجتماعی او می‌سازد. اگر در جامعه‌ی اولیه، زمینه‌ی تسلط مردان بر زنان فراهم آمده، دلیلی ندارد در جامعه‌ی سوسیالیستی با انسان‌های - مردان و زنان - آگاه که برای ایجاد فرهنگ سوسیالیستی کوشیده‌اند، این تسلط و عدم برابری هم ادامه یابد هر چند ممکنست این جنبه‌ی قضیه بیشتر موضوعی برای تحقیق مردم‌شناسان باشد، از نقطه نظر بحث حاضر باین خاطر حائز اهمیت است که به امکان وجود ستم بر زن پیش از پیدایش ستم طبقاتی و عدم امکان تقلیل ستم بر زنان به استثمار و ستم طبقاتی اشاره دارد.

آنچه، اما، فعلاً در اینجا مورد بحث است پیدایش خانواده‌ی هسته‌ای و تحکیم سلطه‌ی مرد بر زن از طریق آن است. خانواده در ادوار مختلف و در شیوه‌های مختلف تولید، تا رسیدن به مرحله‌ی کنونی، اشکال متفاوتی را پشت سر گذاشته است.

یک بررسی اجمالی از این اشکال متفاوت نشان می‌دهد که ابتدا پس از پیدایش مالکیت خصوصی و مالکیت مردان بر منابع تولید کشاورزی و تحکیم آن از طریق وضع قوانین، زنان نیز بر خلاف روند عمومی دوره‌های پیش در جامعه‌ی مادر تباری بنوعی مایطک مردان و خدمتکار خانگی آن‌ها بشمار آمدند. تا آن زمان، در جامعه‌ی مادر تباری، تولید مثل کار زنان و صرفاً مربوط به آنان بشمار می‌رفت، و نقش مردان در آن دانسته نبود، و فرزندان از مادران ارث می‌بردند. اما پیدایش

مالکیت خصوصی مردان بر منابع ثروت با آگاهی ایشان از نقش خویش در تولید مثل همزمان شد. به تبع این، توجه مردان به وارثان خود و ارث بردن فرزندان از پدران در پی آمد و مالکیت خصوصی از مردان به فرزندان منتقل و به ظهور پدر سالاری منجر شد.

در دوران فتوح الیسم (۱) هم که تولید حول خانوار انجام می شد، گرچه زنان در آن نقش محوری داشتند ولی کماکان تحت سلطه ی مردان بودند، زیرا مردان مالک ابزار تولید و، بنابراین، زنان برای روزی خود محتاج ایشان بودند. در آن دوره این احتیاج سلطه ی مرد بر زن را امکان پذیر می کرد (۲).

سپس در دوران اولیه ی گذار به سرمایه داری، این اوضاع تا حدودی تغییر کرد. چون با وجود این که تولید هنوز در خانوار انجام می شد، ولی نه مرد و نه زن هیچیک مالک ابزار تولید نبودند و هر دو بصورت دستمزدی کار می کردند. در این شرایط، استقلال اقتصادی زنان از مردان که ناشی از شرکت مستقل در تولید بود، امکانات بهتر و تا حدودی برابر اجتماعی را برای ایشان فراهم می کرد.

اما این وضعیت پایدار نبود و با پیشرفت سرمایه داری مسائل و مشکلات دیگری مطرح می شد. از سویی، گرایش سرمایه داری به گسترش تولید و کسب حداکثر سود، برغم نیاز این سیستم به کار زنان در خانه برای نگهداری و بازتولید نسل های بعدی کارگران، ایجاب می کرد که هم زنان و هم مردان را در تولید بکار گیرد. از سوی دیگر، مشکلاتی مانند مسائل دوران حاملگی و بچه داری عوامل بازدارنده ی زنان از اشتغال بکار به حساب می آمدند. علاوه بر این، مبارزه ی کارگران مرد بخاطر مزد کافی برای تأمین معاش خانواده، که در اثر افزایش بهره وری تا حدودی امکان پذیر بود، نیاز کارگران مرد به خدمات زنان در خانه و همچنین ایجاد محیطی عاطفی و انسانی که بتوانند از خود بیگانگی ناشی از کار را در پناه آن جبران کنند، و فشار اتحادیه های کارگری برای جلوگیری از کار زنان در صنایع بدلیل پایین تر بودن دستمزد آن ها که موجب افزایش رقابت برای استخدام بود، در مجموع منجر به فراهم آوردن شرایطی شد که طی آن مردان به کارگر دستمزدی و زنان به کارگر خانگی تبدیل شدند. این در حالی بود که کارفرمایان، از ورود زنان در تولید حمایت و آنرا تبلیغ می کردند. باین ترتیب نوعی از مبارزه ی طبقاتی در اواخر قرن گذشته در غلبه بر گرایش سرمایه داری به از بین بردن خانواده موشر بود.

با وجود این، همگام با پیشرفت اجتماعی، نیاز بیشتر سرمایه داری و حل برخی از مشکلات فوق، تعداد روزافزونی از زنان وارد فعالیت های تولیدی شده اند. در اروپا و آمریکا، این تعداد شاید بیش از نیمی از زنان را شامل گردد (۳). قوانین مصوب در این جوامع و رفتار اجتماعی هم تا حدودی در جهت رفع ستم عمومی بر زنان تغییر کرده اند. از جمله ی این موارد می توان به اصلاحاتی در زمینه ی زبان و خنثی کردن بسیاری از کلماتی که صرفاً بار مردانه داشته اند، مجاز شناختن کورتاژ در تعدادی از کشورها، به رسمیت شناختن حقوق برابر "خانواده" های فردی (شامل زن و فرزند یا فرزندانش) با خانواده های سنتی در بعضی از کشورها، عدم ضرورت نامگذاری فرزند بنام خانوادگی پدر، به رسمیت شناختن همزیستی زن و مرد بدون اجبار به ازدواج رسمی و برابری قانونی این زوج ها در مورد مالیتک و دارایی در برخی از جوامع غربی و مسائلی از این دست، اشاره کرد.

با وجود این پیشرفت ها که بیش از آن ها هم در جامعه ی سرمایه داری مقدور و ممکن است، هنوز امیدواری بسبب از بین رفتن خانواده ی مبتنی بر مرد سالاری زود است.

هنوز استثمار نیروی کار زن توسط مرد در خانه در حد قابل توجهی وجود دارد. باین ترتیب در حالی که مرد سالاری در اصل متعلق به جوامع ماقبل سرمایه داریست، شکل تحول یافته ی آن در جامعه ی سرمایه داری را می توان متبلسور در و مبتنی بر استثمار نیروی کار زن در خانه توسط مرد دانست. زن در خانواده کماکان مشغول کار تمام وقت و بدون دستمزد خانگی بشمار می رود. کار او نه تنها برای حفظ و بقای شیوه ی تولید سرمایه داری ضروری است، بل بنوعی

در اینجا سخن از شیوه های تولید در تکامل خطی در اروپاست و نه شیوه های تولیدی مثل شیوه های تولید آسیائی، ژرمانیک، سلتیک و غیره.

۱- همین امر ثابت می کند که ورود زنان در عرصه ی تولید به تنهایی شرایط رهایی ایشان را تضمین نمی کند.

۲- طبق سرشماری سال ۱۳۵۵، این تعداد در ایران ۸/۶ درصد کل جمعیت زنان بود (ماخذ سالنامه ی آماری ۱۳۶۰).

ارزش اضافی هم تولید می‌کند چون در صورت فقدان آن مرد ناگزیر از پرداخت مزد برای جایگزینی خدمات او می‌باشد و این امر جز با افزایش دستمزدها در هیچ جامعه‌ای مقدور نخواهد بود. پس این میزان افزایش دستمزد که بطور متوسط قابل محاسبه هم است و در حال حاضر جزء سود سرمایه داری محسوب می‌شود معادل ارزش اضافی تولید شده توسط کار خانگی زن است (۴).

از جانب دیگر، این درست است که اشتغال به کار تعداد قابل توجهی از زنان و به تناسب آن استقلال اقتصادی برای آن‌ها زمینه‌ی مناسب‌تری برای مبارزه‌ی ایشان علیه ستم و بخاطر رهایی فراهم کرده، اما کار در خانه هنوز در حد قابل توجهی بعنوان "وظیفه‌ی طبیعی" زنان به حساب می‌آید. گرچه تعداد مردان خانه دار هم در غرب افزایش یافته است.

اما مقاومت مردان در مقابل مشارکت در نگهداری کودکان و سایر کارهای خانه سبب شده که زنان شاغل غالباً ناگزیر از کار در دو "شیفت" در خانه و بیرون از آن شوند.

گذشته از این، بر خلاف ادعای نظریه‌ی سنتی که ستم بر زنان را صرفاً ناشی از کنار ماندن آن‌ها از کار تولیدی و در نتیجه از نقش نابرابر زنان در مبارزه‌ی طبقاتی می‌داند و بر همین اساس خواستار شرکت آن‌ها در کار تولیدی می‌گردد. امروز در زمینه‌ی تولید هم تقسیم کار تا حدود زیادی بر مبنای جنسیت انجام می‌پذیرد. باین ترتیب که زنان شاغل عمدتاً در مشاغل از قبیل منشی‌گری و یا، اگر کارگر هستند، در کارهای غیر تخصصی مثل بسته بندی و غیره استخدام می‌شوند. این کارها اساساً کارهای "زنانه" بشمار می‌روند که از طرفی کم‌مزد و از طرف دیگر از لحاظ اجتماعی با معیارهای جامعه‌ی امروزی کم‌ منزلت هستند. اما این یک وجه ستم جنسی بر زنان در عرصه‌ی کار است. وجه دیگر ستم جنسی که با استثمار طبقاتی هم همراه است، ناشی از این واقعیت است که زنان غالباً در مقابل کار برابر با مردان دستمزد کمتری از آنان دریافت می‌کنند.

علاوه بر این وجوه از ستم جنسی، طبقه‌ی حاکم در جوامع مختلف (منجمله و بویژه در همین ایران) از تقویت شوونیسم جنسی برای حمله به و تضعیف طبقه‌ی کارگر در مجموع و زنان بطور خاص بهره می‌برد. در هر بحران اقتصادی، معمولاً زنان اولین گروهی هستند که از کار اخراج می‌شوند و مردان کارگر از هراس به خطر افتادن امنیت شغلی شان این موضوع را می‌پذیرند. مثلاً طرح قانونی نیمه وقت کردن زنان شاغل را که در سال گذشته از تصویب مجلس گذشت، باید از این زاویه نگریست (۵).

از آنچه به اختصار عنوان شد بی تردید نتیجه گرفته میشود که نه تنها زنان کارگر و زنان غیر کارگر ولی شاغل تحت استثمار سرمایه داری و ستم جنسی هستند، که زنان خانه دار هم بنوعی دیگر تحت این ستم‌ها قرار دارند. ستم جنسی بر زنان دقیقاً بخاطر جنسیت آن‌ها وارد می‌شود و به همین خاطر نه جنبه‌ای از استثمار کار و نه نتیجه‌ی آن و نه معادل آن است. به همین دلیل نیز مبارزه علیه این ستم نه معادل مبارزه‌ی علیه ستم و استثمار طبقاتی که مکمل آنست و باید همراه با آن و در کنار آن به پیش برده شود. این مبارزه مناسبات استثمار - اقتصادی سرمایه داری در مناسبات تولید و مناسبات اجتماعی آن را که شامل تداوم ستم جنسی است هدف خود دارد. پس نه تنها مبارزه‌ی در عرصه‌ی اقتصادی علیه کسب ارزش اضافی توسط سرمایه داری، بل مبارزه‌ی است علیه مرد سالاری در کل روابط اجتماعی، درون خانواده، داخل و خارج از طبقه‌ی کارگر. کلیت این مبارزه در تمام آحاد آن مبارزه‌ی بخاطر سوسیالیسم بشمار می‌رود و آن جنبش زنانی که در این

۴- برخی از نظریه پردازان و به تبع آن‌ها برخی از گروه‌های سیاسی بر این اساس خواستار دستمزد برای کار خانگی شده‌اند. چنین خواستی، صرفاً در محدوده‌ی اقتصادی است و، خواه ناخواه، تقسیم کار در خانه و خارج از آن را تداوم می‌بخشد. در مقابل، برای گریز از این کاستی‌ها باید خواستار اجتماعی شدن تمام کارهای خانگی از طریق ایجاد مهد کودک‌ها در کارخانه‌ها، ادارات و محلات، وجود رستوران‌ها و کانتین‌ها، رختشویخانه‌ها و غیره شد. این امکانات تا حدودی در غرب فراهمند ولی نه در حدی که همگان بتوانند بدون اعمال فشار مالی از آن‌ها بهره ببرند.

۵- البته اگر بخواهیم جنبه‌های مختلف ستم بر زنان را بر مبنای جنسیت در زمینه‌های مختلف آموزشی، شغلی، قانونی و از جمله قانون دوران توحش قسام و غیره در رژیم جمهوری اسلامی فهرست وار بشماریم، لیستی بلند و بالا خواهیم داشت. این ستم‌ها تا حدودی در جزوه‌ای اخیراً از طرف عده‌ای از هواداران سازمان ما توضیح داده شده‌اند. پیش از این نیز جزوات و کتب مفیدی مثل "زن در جمهوری اسلامی" و غیره توسط گروه‌های مستقل زنان منتشر شده‌اند.

راه و علیه مناسبات فوق مبارزه کند جنبشی است با ماهیت ضد سرمایه داری . این امر را چپ ما قطعاً درک نکرده است . آن جنبه ای از مسئله که هنوز می تواند مورد بحث بیشتر قرار گیرد ، جنبه ی د مکرآتیک این مبارزه است . یعنی آن جنبه ای که زنان را صرفاً بعنوان زن شامل می شود . یعنی فرض (هر چند نادرست) می کنیم که رفقای چپ ما آنچنان سوسیالیست های آگاهی بوده اند که با مبارزه علیه ستم و گانه بر زنان توافق داشته اند و در این جهت می کوشیده اند ، و این فرض را علی رغم این واقعیت در نظر می گیریم که بخش اعظم همین چپ نه تنها مبارزه ی سوسیالیستی نمی کرده بلکه گاه و بیگاه و در هر فرصت مناسب در مقابل سرمایه داران ورژیمشان کوتاه می آمده و کارگران را به آشتی طبقاتی دعوت می کرده است ، حتی سعی می کنیم فراموش کنیم که سرمایه داران به نسبت میزان پولشان ! به خوب و بد تقسیم می شدند و تلاش می شد کارگران و زحمتکشان ، سرمایه داران کم پول تر را از "انقلاب" نرنجانند ، می کوشیم نادیده بگیریم که گروه های — مثل " حزب کمونیست ایران " که در ادعای نمایندگی ی پرولتاریا و حتی خود پرولتاریا بودن گوش فلک را کر کرده اند ، هنوز انقلابی را به کارگران وعده می دهند که سرمایه داران را خلع مالکیت خواهند کرد . یعنی فرض را بر این قرار می دهیم که مشکل ناشی از فقدان درک نادرست از سوسیالیسم و نفهمیدن ماهیت ضد سرمایه داری جنبش زنان نبوده است . در چنین حالتی هم ، اشکالی اساسی در درک گروه های چپ و مجاهد از د مکرآسی و حقوق د مکرآتیک و تناقضی آشکار در ادعاهای اعتقادی آن ها وجود دارد . چون نمی توان بر روی کاغذ مدعی بود که زنان کارگر و زحمتکش تحت ستم و گانه قرار دارند ، ولی از حقوق زنان غیر زحمتکش دفاع نکرد و مدعی شد که حجاب مسئله ی زنان زحمتکش نیست . اصولاً پذیرش نظریه ی ستم و گانه بر زنان کارگر (ما تا کنون نشنیده ایم هیچ گروه مدعی مارکسیسم آن را نفی کرده باشد که هیچ ، مجاهدین هم بنوعی — لا اقل در لفظ — آن را پذیرفته اند) باین معناست که این زنان تحت دو نوع یا دو گونه ستم قرار دارند :

۱- نیروی کارشان در کارخانه استثمار می شود ،
 ۲- به لحاظ جنسیت و زن بودنشان مورد ستم مرد سالاری و یا بعبارتی که مورد علاقه ی برخی است مورد ستم شوینیسیم مردانه هستند . طبعاً این ستم مرد سالاری هم محدود به محیط کارخانه نیست و در همه جا وجود دارد . پس ، صرف نظر از این که بحث ما در اینجا در باره ی استثمار نیروی کار زنان خانه دار مورد پذیرش باشد یا نباشد ، ستم نوع دوم شامل تمام زنان است و نه فقط زنان کارگر ، چون یک ستم جنسی و مبتنی بر جنسیت است . خواه این زنان کارگر باشند و خواه کارمند و خانه دار و غیره . اگر کسی نظریه ی ستم و گانه را پذیرفته باشد و حتی طبق نظر انگلس ، مرد را بورژوازی خانه بداند ، طبعاً نمی تواند وجود ستم جنسی بر تمام زنان را نفی کند . در اینصورت سئوالی که در مقابل تمام گروه های چپ مطرح میشود اینست که این گروه ها برای مقابله با این ستم ، لا اقل در دوران د مکرآسی نیم بند و بسه زور ستانده شده ی بهمن ۱۳۵۷ — خرداد ۱۳۶۰ ، چه اقداماتی انجام دادند ؟ سازماندهی مبارزه علیه این ستم پیشکش ، کدام اقدام حمایت آمیز را در دفاع از مبارزات علیه این ستم در پیش گرفتند ؟ آیا با یک پاسدار بخاطر هجوم وحشیانه به زنی بی حجاب درگیر شدند ؟ آیا ۰۰۰ پاسخ ها همه منفی است .

و چپی که در مقابل سرکوب هیچ یک از حقوق د مکرآتیک ، از آزادی مطبوعات گرفته تا آزادی اجتماعات مقابله نکرد و حتی سرکوب آن ها را توسط رژیم ستود ، در اینجا هم زده و اعتقادات و عملکرد کاملاً ضد د مکرآتیک خود را به نمایش گذاشت . بی آمد های واقعی این نظر که حقوق د مکرآتیک بورژوازی است و مبارزه بخاطر آن ها بمعنای همگامی و همصدایی با بورژوازی و تضعیف " مبارزه ی ضد امپریالیستی خلق " ، در عمل همانطور که در مورد مطبوعات ، پذیرش سرکوب آن ها و برقراری اختناق بود ، همانطور که در مورد دفاتر سازمان های سیاسی قبول بسته شدن آن ها بود ، همانطور که در مورد دانشگاه تسلییم در برابر کشتار دانشجویان و هجوم فاشیستی به دانشگاه و به تعطیل کشاندن آن بود ، در مورد زنان هم پذیرش سرکوب خواست های آزاد یخواهانه ی آنان و قبول حمله ی باند های وحشی حزب الله به آن ها در کوچه و خیابان بود . اغراق نیست اگر بگوئیم چپ استالینیست و مجاهد مستبد در اکثر موارد مربوط به حقوق د مکرآتیک راه اختناق و سرکوب را با کوتاه آمدن و حتی مخالفت با این حقوق د مکرآتیک هموار کردند . در عمل عدم مبارزه بخاطر حقوق د مکرآتیک که چپ گمان می کرد میراث بورژوازی است ، راهگشای یوغ دیکتاتوری ارتجاعی اسلام شد . چپ و دیگران نفهمیدند که د مکرآسی حاصل طبیعتاً واهدایی سرمایه داری نیست ، بل نتیجه ی مبارزه ی چند صد ساله ی کارگران بخاطر آنست . که آزادی اتحادیه های کارگری در غرب ، آزادی نسبی بیان و شکل و اجتماع در اثر مبارزه بخاطر آن ها بدست آمده اند ، توجه نکرد که برابری

قانونی زنان و مردان و حق رای برای زنان به یمن مبارزه ی زنان سافرجت بر علیه بورژوازی بدست آمد .
در باره ی مبارزه برای دموکراسی و حقوق دموکراتیک در گذشته به یقین بسیار گفته ایم و شکی نیست که عدم درک ضرورت این مبارزه و حقوق و ندادن ارتباط آن با مبارزه ی برای سوسیالیسم از فاحش ترین و فاجعه آمیز ترین اشتباهات بخش اعظم جنبش ما بود . اما نکاتی نیز در باره ی برخورد درونی سازمان های چپ قابل بیان است که با مسئله ی زن و مبارزه علیه ستم پر او ارتباط مستقیم دارد . این نکات نگرش سنتی چپ را به فرد انقلابی ، فعالیت سیاسی و ارتباط آن با روابط شخصی " در بر می گیرند .

تصویر رایج از این مفاهیم در جنبش ما که به اشخاص مختلف تبلیغ می شد عمدتاً به تصویر مردی محدود می گردد که برای فعالیت سیاسی و برای اثبات جدی بودن خود باید دست از کار و "زندگی خصوصی" بر می داشت ، از "زن و بچه" و یا "خانواده" می گذشت و تبدیل به یک "انقلابی حرفه ای" می شد که "حرفه" اش "انقلاب" بود . یک پیوسته آوری از دوران گذشته ی نسبتاً نزدیک پیش و پس از انقلاب ، از رفقای که پس از تماس با سازمان های مبارز به دستور رهبری از کار و زندگی "عادی" دست می کشیدند و به زندگی در خانه های تیمی رو می آوردند (و می آورند) و تمامی قابلیت ها و امکان تماس های اجتماعی و کسب اطلاع از محیط کار و تاثیر بر فعالیت در آن محیط را بخاطر و بعنوان "حرفه ای" بودن از دست می دادند ، از رفقای زن که در اصل بعنوان پوشش رفقای مرد مورد نیاز بودند و تمام کوشش خود را هم به کنار می بردند تا حداقل اثر را از زنانگی خود بروز دهند یا از رفقای زن که به تقلید از رفقای مرد سعی می کردند احساسات به خرج ندهند و "خشن" باشند و "خشن" سخن بگویند ، از رفقای زن که عمدتاً در کارها و فعالیت های فرعی و جزئی درگیر بوده اند و هستند (۶) و در روابط زنانه ی درون سازمانی هم بطور "طبیعی" از آن ها انتظار می رود که به پختن غذا و نگهداری بچه بپردازند تا شوهر بتواند به "فعالیت سیاسی" اش برسد ، گواه این مدعاست .

این نوع نگرش به فعالیت سیاسی که فعالیت انقلابی را نه در رابطه با روابط اجتماعی و "شخصی" و عمل توده ی مردم بل بعنوان "حرفه" ی افرادی می بیند که تافته ی جدا بافته از مردم و دارای نبوغ و توانایی هایی سرشار و معجزه آسا هستند که کاری جز طراحی "انقلاب" و رهبری توده های مردم ندارند و مردم هم باید از آن ها بخاطر قبول پست و مقام رهبری ممنون و متشکر باشند ، آن نگرشی است که به یقین با سوسیالیسم و فرآیند مبارزه بخاطر آن بیگانه است .
در مدت ماتریالیستی برخورد به مسائل ، نتیجه را نمی توان از فرآیند حصول به آن و هدف را از وسیله ی دستیابی به آن منفک کرد و مستقلاً مورد ارزیابی قرار داد . نتیجه ی نهائی را ، حتی اگر مطلوب باشد (و اگر چنین مطلوب بودن بدوین کاربرد وسیله ی مطلوب و متناسب ممکن باشد) نمی توان مورد تأیید قرار داد مگر آن که فرآیند نیل به آن مورد تأیید و پذیرش باشد . عکس این ، ماکیاولیسم است که فقط هدف و نتیجه را مهم می داند و اهمیتی برای فرآیند و وسیله قائل نیست .
بر این اساس است که نمی توان انقلاب سوسیالیستی را همچون کودتا در تسخیر یک شبه یا چند روزه ی قدرت و اشغال مواضع حکومتی خلاصه کرد . فرآیندی طولانی پیش و پس از تسخیر حکومت قرار دارد که در پایان آن سوسیالیسم مستقر می گردد . این فرآیند ، هم امروز جاری است و شامل اقدامات و برخوردهای ما با اطرافیان ، در محیط کار و در جامعه می گردد . به همان اندازه که امر مبارزه ی اجتماعی و سازماندهی مبارزه ی توده ای بر علیه سلطه ی سرمایه را شامل می شود ، روابط "شخصی" ما را نیز در بر می گیرد . نمی توان از مبارزه بر علیه سرمایه و استثمار و مناسبات استثمارگرانه در کارخانه یا اجتماع دم زد و شعار داد ولی در خانه و محیط خصوصی و یا در سازمان روابط و مناسباتی ارتجاعی برقرار کرد و از تقسیم کار مرد سالارانه ی حاکم بین زن و مرد در جامعه ی سرمایه داری پیروی کرد . این دو با یکدیگر تضادند . نمی توان در جامعه سوسیالیست و کمونیست بود و در روابط شخصی و محیط خانه و سازمان یک مستبد و فاشیست !

سخن از استقرار یک محیط آید ه آل سوسیالیستی در درون جامعه ی سرمایه داری نیست . تشویق و یاری کارگران در مبارزه علیه استثمار سرمایه داری و مبارزه ی بحق ما در محیط کار و جامعه علیه ستم و استثمار مسلماً منجر به ایجاد جزایر سوسیالیستی در قلب جامعه ی سرمایه داری نخواهد شد ، اما این نمی تواند رفتار انسان های آگاه سوسیالیست و بخصوص متشکل در سازمان های مدعی کمونیسم را توجیه کند . روابط و مناسبات در درون این سازمان ها و بین افرادشان ،

۱- وجود موارد استثنایی را نفی نمی کنیم که رفقای صرفاً بر اساس توانایی های فردی نقش برابری با رفقای مرد داشته اند . ولی روند قویاً غالب همانست که ذکر شد .

رفتار و برخورد هایی که این افراد از خود بروز می دهند ، باید حتی الامکان بازتاب و آئینه ی اعتقادات و نظرات مسود تبلیغ آن ها باشد . آنچه از جامعه ی سرمایه داری مورد مخالفت ماست ، باید عملاً ، و نه فقط در نظر که بدون عمل متناسب پیشیزی ارزش نداد ، مورد نفی قرار گیرد .

برابری واقعی زن و مرد در روابط " خصوصی " و تشکیلاتی ما در این محدوده میگنجد و کدام سازمان سیاسی ، بدون استثنا ، می تواند مدعی باشد که رفقای زن در آن دارای نقش های درجه دوم و تبعی و رفقای مرد در آن در تسلط کامل نیستند ؟ که همان تقسیم کار و ستم جنسی ملهم از روابط اجتماعی حاکم در میان آن ها برقرار نیست ؟ که برابری زن و مرد و رفع ستم بر زنان در حد برنامه ی اعلام شده باقی نمانده و آنگاه نه در درون آن به پیش برده می شود ؟ (۷) .

حتی اگر اطلاعات و شواهد دیگری در دست نبود ، با آنچه که گاه و گدار در این باب شنیده می شود و برخی اخباری که نقلشان در نشریات علنی به لحاظ عدم بلوغ جنبش ما بسیار ثقیل و اتهام برانگیز می نماید ، پاسخ های واقعی بایست سئوالات روشن است . هنوز آتش همان آتش است و کاسه همان کاسه .

نقطه ی حرکت برای مقابله با این وضع کدام است ؟

يك ارزیابی گذرا از تاریخچه ی شرکت زنان ایران در مبارزات سیاسی و حرکت های اجتماعی از جنبش تنباکو به بعد ، نشان می دهد که زنان ایرانی گرچه در بسیاری از این نهضت ها و مبارزات شرکت کرده اند ، ولی این شرکتشان عمدتاً با تاثیر پذیری کلی از مسائل عمومی مثل مبارزه برای تحریم تنباکو ، مبارزه بخاطر مشروطه و غیره بوده است که البته در جای خود امری مثبت است . لیکن ، جنبش زنان بمعنای دقیق آن ، یعنی جنبشی که بخاطر مسائل ویژه ی زنان به راه بیاقتند ، وجود نداشته است ، حتی در مورد مسئله ی حق رای و برابری در مقابل قانون . البته روشن است که زمانی که سخنان از جنبش زنان می گوئیم ، حرکتی بسیار وسیع تر از اقدامات گروه های مترقی زنان مثل " انجمن آزادی زنان " ، " شرکت خواتین اصفهان " ، " جمعیت پیک سعادت نسوان " و غیره را که در اوایل این قرن توسط معدودی زنان روشنفکر ایرانی تشکیل شدند ، در نظر داریم . نمونه های شرکت وسیع زنان در مبارزات اجتماعی محدود به همان مقوله ی اول است . علاوه بر این ، در بسیاری از همان مبارزات عمومی نیز ، زنان غالباً نقش های تبعی و " پشت جبهه ای " ایفا می کرده اند . البته شکی نیست که مواردی استثنائی هم در طول تاریخ ما وجود داشته ، ولی در اینجا بحث بر سر قاعده است . کتبی مثل " زنان در جنبش مشروطه " ، هم که در این باره نوشته شده اند تا حدودی به برجسته کردن موارد استثنائی پرداخته اند ولی در عین حال شواهدی که در مورد قاعده ی شرکت زنان در جنبش ها و مبارزات سیاسی ارائه می کنند ، گواه نظر ماست .

این بحث ، ایضا صرف نظر از استثنائات ، در مورد دهه های اخیر مبارزات سیاسی جامعه ی ما صادق است . در گذشته کمی دورتر ، مثلاً پیش و پس از شهریور ۱۳۲۰ ، نه گروه ۵۳ نفر زنی در میان خود داشت و نه حزب توده علی القاعده رهبران بارزی از میان زنان بخود دید . در دوران نزدیک تر هم ، علی رغم شرکت گسترش یابنده زنان در مبارزات سیاسی ، تعداد بسیار کمتری از آن ها به نسبت مردان ، در نقش های کلیدی و رهبری قرار گرفته اند . کافیهست از هر رفیق مبارز چپ و غیر چپ سؤال شود تا تعدادی از رهبران جنبش ها و سازمان های سیاسی پیش و پس از انقلاب را نام ببرد . گذشته از این ، در موارد استثنائی که زنانی به لحاظ توانایی ها و قابلیت های شخصی موفق به کسب برابری با مردان میشدند و در نقش های رهبری قرار می گرفتند ، عموماً در مبارزه بخاطر حقوق زنان و علیه ستم بر آنان شرکت نمی کردند . این نوع رفتار که هم از موفقیت آن ها در کسب (یا بهتر است بگوئیم تحمیل) برابری با مردان ناشی می شد

۷- روشن است که در این رابطه ، اقدام مجاهدین را فقط تعدادی از هواداران این سازمان جدی می گیرند . پس از چندین سال ناکامان معلوم شد که زنان باید " رها " شوند . پس مریم غضنلوی به همدینی مسعود رجوی منصوب شد و چون " مشروطه شوهرش " بود و در نتیجه نمی توانست وظایف رهبری را بطور کامل انجام دهد ، از ابریشمی طلاق گرفت و به همسری رجوی درآمد (به نقل از مجاهد شماره ۲۵۵ در اندیشه رهائی شماره ۵ ، نشریه ی سازمان وحدت کومینستی در خارج از کشور) . استنتاج منطقی این است که زنان و مردان برای فعالیت مشترک سیاسی باید برهم " حلال " باشند ! زن هم که مشروطه شوهرش است . واقعاً جدی گرفتن این ادعا که این اقدام مجاهدین به قصد رهایی زنان و نمایندگی دمکراتیک زنان بدعتی سازمان در رهبری است ، چیزی بیش از مضحک است . باز جای شکرش باقی است که این ازدواج تمام بیماری های روانی هواداران مجاهدین را معالجه و طریقه ی درمانی جدیدی به علم پزشکی ارائه کرد ! (نگاه کنید به کلیشه ی " گزارش پزشکی " از مجاهد شماره ی ۲۷۲ در جمهوری اسلامی ۱۲/۱۱/۱۳۶۴) .

و هم حاصل تمکین آن ها به جو عمومی و غالب بود که پرداختن به مبارزات "عام" را می طلبید ، یکی دیگر از عوامل تدویم ستم بر زنان بوده است . گو این که ، این مورد مختص به جنبش های مبارزاتی جامعه ما نبوده است و نمونه های آن در جنبش های دیگر (مثلا روزا لوکزامبورگ) وجود داشته اند .

خلاصه کنیم ، شرکت زنان در جنبش ها و سازمان های مترقی اکثرا در اثر نسبت یا روابط آن ها با رفقای مرد فعال در این جریانات ، و نه مستقلا ، انجام می پذیرفته و در بسیاری موارد نسبت به ایشان متعین می شده است . در موارد بسی شمار ، فعالیت سیاسی برادر یا شوهر " مهم " تر به حساب می آمد و این رفیق زن بود که باید از شرکت در فلان فعالیت سیاسی ، جلسه ، تظاهرات ۰۰۰۰ صرف نظر می کرد تا مثلا از فرزند مشترک نگهداری کند یا به سایر کارهای خانه بپردازد . علاوه بر این نمود های دیگری از فرهنگ مرد سالاری در عقب نگه داشتن زنان موثر بودند و هنوز هم هستند . تربیت خانوادگی و اجتماعی در جامعه ی ما از زن می خواهد که مثل " خانم " ها رفتار کند ، " سنگین " باشد و ۰۰۰۰ انجام بسیاری از کارها و رفتار مجاز برای مردان را چه از لحاظ شخصی و چه اجتماعی برای زنان غیر مجاز می داند . بازتاب این فرهنگ اجتماعی در درون سازمان های سیاسی و مکانیسم حاکم بر این سازمان ها هم شکوفا شدن توده ی رفقای زن درگیر را نه تنها تسهیل نمی کند که غالبا مانع آن هم هست . رفقای زن در روابط تشکیلاتی به نسبت حتی کمتر از رفقای مرد اظهار نظر می کنند ، و بیشتر اجرا کننده ی نظریات هستند چون غالبا به نظریات آن ها نه بعنوان نظریات برابر از رفقای برابر که به دیده ای عجیب نگرسته می شود و در بسیاری موارد هم بی اهمیت تلقی می شود . زیرا علی رغم اعلام ها و ادعاهای علنی ، برابری واقعی زنان ملکه ی ذهن رفقای مرد نشده است .

در چنین زمینه ای از لحاظ اقتصادی ، تاریخی ، اجتماعی ، مبارزات سیاسی و روابط درون تشکیلاتی جنبش ما ، و با توجه به " جنس دوم " بودن زنان است که بحث مبارزه و جنبش مستقل زنان مطرح می گردد . صورت قضیه این است :

- * اکثریت قاطع زنان تحت ستم دو گانه - استثمار اقتصادی و ستم جنسی - قرار دارند .
- * فرهنگ اجتماعی ، تمکین به خواست های مردان و نابرابری را بر آن ها تحمیل می کند و آن ها را وابسته به مردان می سازد . این وابستگی بویژه اگر همراه با وابستگی اقتصادی باشد شدید تر است .
- * ستم مرد سالاری و جنسی و توقع تمکین - بدون ابراز آن - توسط روابط و مکانیسم درونی سازمان های سیاسی تقویت می گردد و از پیدایش استقلال و اعتماد به نفس در زنان جلوگیری می کند . رفقای زن به نسبت رفقای مرد سیاسی ، کمتر اظهار نظر می کنند و بیشتر در حاشیه باقی می مانند .

غالب بودن تعداد مردان در ترکیب سازمان های سیاسی ، عدم درک آن ها از عمق ستم جنسی (۸) و وجود این ستم بنوعی دیگر در درون خود این شکل ها ، باین معنی است که خواست های برابری زنان عموما در حد برنامه و نوشته باقی می ماند و در بسیاری موارد هم شعار " برابری زن و مرد در سوسیالیسم کسب می شود " عملا توجیه گر نابرابر نگه داشتن زنان و مخالفت با مبارزه ی مشخص بخاطر برابری و رفع ستم می گردد .

اما همانطور که تاریخ مبارزه ی طبقاتی در طی قرن ها نشان داده است هیچ ستمی بدون مبارزه ی مشخص و مستقیم علیه آن ستم و بدون شرکت ستمبران از بین نمی رود . اگر برای نفی و نابودی استثمار سرمایه داری ، شکل توده ای و مستقل کارگران و شرکت گسترده و آگاهانه ی آن ها در مبارزه ضروریست ، برای رفع ستم جنسی و مرد سالاری نیز شکل مستقل و توده ای زنان لازم است . مبارزه بر علیه این ستم و فرهنگ غالب و در واقع جنبه ای اساسی از روابط اجتماعی حاکم بر جامعه از مبارزه برای سوسیالیسم جدا نیست . نباید فراموش کرد که همانطور که استثمار سرمایه داری بدون مبارزه علیه آن از بین نمی رود ، برای تغییر مناسبات اجتماعی غالب نیز مبارزه ای سخت و طولانی امری الزامی است و رفع ستم اقتصادی یا استثمار خود بخود به تغییر مناسبات اجتماعی نمی انجامد بویژه این که ستم جنسی پیش از استثمار طبقاتی سرمایه داری هم وجود داشته است و بنا بر این قابل تقلیل به آن نیست ، به همین خاطر از بین رفتن این استثمار خود بخود

یک مقایسه شاید بهتر بد فهم موضوع کمک کند . عمق و شدت استثمار در سرمایه داری را هر رفیق غیر کارگری می تواند در عمل تجربه کند . ولی هیچ رفیق مردی هرگز نمی تواند عمق ستم بر زن را درک و لمس کند . تحقیر و ستمی که بر زن بخاطر جنسیت وارد میشود و او را بصورت یک موجود درجه دوم می گرد بنوعی با ستم نژادی بر سیاهان قابل قیاس است که آن را هم سفید پوستان حس نمی کنند .

تضمینی برای از بین رفتن ستم جنسی نیست . اما برای استقرار سوسیالیسم، برچیده شدن استثمار سرمایه داری و ستم جنسی ضروری است .

پس چنین مبارزه ای توسط يك جنبش مستقل زنان نه تنها در صفوف مبارزه برای سوسیالیسم تفرقه ایجاد نمی کند ، بلکه تقویت کننده و بخش ضروری آنست . دلایل ضرورت مستقل بودن جنبش زنان بنوعی در بالا عنوان شد . آن ها در اینجا جمع بندی می کنیم :

۱- زنان در مناسبات سلطه ، تحت ستم مردان هستند و ستمبرانی هستند که باید بر علیه این ستم متشکل شوند .
۲- شکل های مختلط موجود ، به علت طهم بودن از فرهنگ اجتماعی غالب ، خواسته های زنان را جدی نمی گیرند ، علاوه بر این ، بدلیل فرهنگی مزمین ، زنان قادر به کسب اعتماد به نفس لازم و مبارزه جویی کافی در چنین تشکلهائی نیستند . البته در سازمان های سیاسی ، کمیسیون های مستقل زنان می توانند با این مشکل مقابله کنند . وظیفه ی چنین کمیسیون هایی طبعاً کمک به پیدایش خصوصیات مذکور در فوق ، بالا بردن آگاهی رفقای مرد نسبت به رفتار ستمگرانه ی آن ها و مقابله با اینگونه رفتار و کلا حرکت در جهت کسب برابری واقعی در درون این سازمان ها خواهد بود .

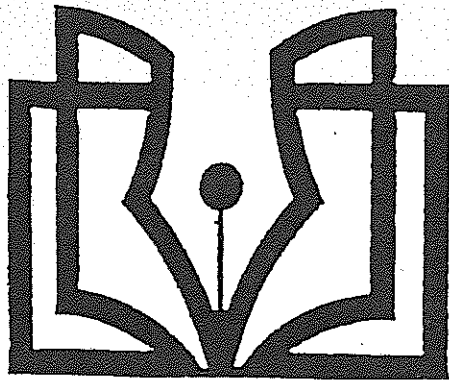
۳- پس کلا شکل مستقل زنان (همچنان که شکل مستقل کارگران یا دیگر گروه های تحت ستم) در طی مبارزه بر علیه ستم شخصی ، آگاهی ، اعتماد به نفس و مبارزه جویی آن ها را شکوفا می کند .

۴- شکل مستقل زنان و طرح خواست های مشخص آن ها - چه از لحاظ اجتماعی و چه از لحاظ تاثیر بر سازمان ها و مبارزان سیاسی - نقش مهمی در ارتقاء آگاهی بر روابط سلطه و مبارزه علیه آن ها ایفا می کند .

تاخیر بیش از این در توجه باین جنبه ی مهم و محوری در مبارزه بخاطر مناسبات و روابط سوسیالیستی برای هیچیک از ما جایز نیست . سرکوب و اختناق فاشیستی و ضد انسانی جمهوری اسلامی که هر روز بیش از روز پیش می کوشد زنان را به درون خانه ها براند و چند برابری را که بر گروه های دیگر اجتماعی اعمال می کند بر آن ها روا می دارد ، تنها در اهداف خود موفق نشده ، بل روز به روز گروه های بزرگتری از زنان را به مبارزه جویی و مقاومت می کشاند . در کارخانه های مختلط ، زنان به مراتب رادیکال تر و مبارزه جویانه تر با اقدامات و برنامه های رژیم مقابله می کنند . در خیابان ها و در صف های ارزاق نیز چنین است . این مبارزات در حال حاضر در اشکال فردی و بدون حمایت سایر گروه های اجتماعی انجام می گیرند و به همین خاطر پراکنده ، ضعیف و قابل سرکوب هستند . اما شواهد گوناگون و متعدد حاکی از پیدایش درجه ی قابل توجهی از همبستگی میان زنان ایران در سطوح مختلف است که زمینه ی مناسبی را برای شکل گیری يك جنبش مستقل زنان در آینده فراهم خواهد کرد .

کوتاهی در یاری به ایجاد چنین جنبشی فقط حاکی از تعایل باطنی به تداوم و جاودانی کردن ستم بر نیمه ی از انسان هاست .

پاسد



منتشر کرده ایم

۱۱۱۱۱۱۱۱

از سازمان وحدت کمونیستی

از هواداران سازمان وحدت کمونیستی

- نقدی بر "در باره تضاد" اثر مائوتسه دون
- پیل سوئیزی، نقدی بر "مبارزه طبقاتی در شوروی"
- از شارل بتلهایم
- سیاست حزب توده، قبل از انقلاب، بعد از انقلاب
- در باره شوراها
- انقلاب سوسیالیستی و حق تعیین سرنوشت
- "انقلاب مرحله ای" یا "انقلاب" در انقلاب
- پاسخی به انتقادات سچفا از نظرات سازمان
- وحدت کمونیستی
- گاهنامه هواداران سازمان وحدت کمونیستی در اروپا
- شماره یک، بهمن ۱۳۶۱
- زنان در رژیم ولایت فقیه "کازنامه هفت سال ستم"

گزیده شی از مطالعه های "رهائی"

- فدائیان اسلام، مشروعه طلبی
- (چاپ اول اروپا - چاپ دوم پلاتفرم چپ آمریکا)
- نقدی بر نظرات سازمان پیکار
- نقدی بر نظرات راه کارگر
- نقدی بر نظرات سچفا
- حزب توده در کرانه های ارتداد
- نقدی بر نظرات "شورای متحد چپ"
- درباره "سازمان انقلابی"
- درباره سازمان مجاهدین خلق ایران
- برخوردی به قطعنامه های کنگره دوم کومهله

از دیگران

- روی مدوف، در ادراک تاریخ (حقایقی درباره دوران حاکمیت استالین، ترجمه منوچهر هزارخانی)
- احمد شاملو، کاشفان فروتن شوکران
- فدریکو گارسیا لورکا، ترانه های شرقی و اشعار دیگر، ترجمه احمد شاملو
- احمد شاملو، ترانه های کوچک غربت

- استالینسم (تبادل نظریا سچفا، دفتر دوم)
- اندیشه مائوتسه دون و سیاست خارجی چین
- (تبادل نظریا سچفا دفتر سوم)
- چه نباید کرد؟ نقدی بر گذشته و رهنمودی برای آینده
- رهائی تئوریک، شماره های ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳
- آنتی دورینگ (دفتر اول)
- در تدارک انقلاب سوسیالیستی
- مکاتبات مارکس و انگلس در باره ماتریالیسم تاریخی
- مارکسیسم و حزب نوشته جان مالینک
- (درباره نظرات مارکس، لنین، روزالوگزامبورگ، تروتسکی و گرامشی در مورد سازماندهی)

- تروتسکیسم سلطه دیالکتیک لنینی
- قصاص و مقررات آن
- کارل مارکس، در باره جنگ
- مبارزات طبقاتی در السالوادور
- کارل مارکس، فراماسیون های ما قبل سرمایه داری
- (فصلی از گروند ریسه)
- ریازانف، مدخلی بر زندگی و آثار کارل مارکس
- فردریک انگلس
- سالاما، والیه مدخلی بر اقتصاد سیاسی
- نقدی بر تزاره رشد غیر سرمایه داری
- بحثی پیرامون تئوری انقلاب، نقدی بر نظرات سازمان رزمندگان
- "رهائی دوره دوم" در ۱۱۲ شماره
- نقد نظرات اتحاد مبارزان کمونیست، پیرامون تئوری انقلاب ایران
- دو بینش در حزب کمونیست ایران
- انقلاب دمکراتیک یا سوسیالیستی
- رهائی دوره سوم شماره های ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴
- ۸۰۷۶۶

نشریه خارج از کشور سازمان وحدت کمونیستی

- اندیشه رهائی شماره ۱ اسفند ۱۳۶۲
- اندیشه رهائی شماره ۲ مهر ۱۳۶۳
- اندیشه رهائی شماره های ۳ و ۴ اسفند ۱۳۶۳
- اندیشه رهائی شماره ۵ دی ۱۳۶۴

منتشر شد



زنان

در رژیم ولایت فقیه

کارنامه هفت سال ستم

www.iran-archive.com

تنها از کویچه تشکل های مستقل خود زنان است که ایش...
میتوانند در راه رهایی از فرهنگ مردسالاری و ستم و استعمار و...
تشنه ای بگویند، در میان زنان سایر تنه ها شرکت کنند و با همبستگی
آنها در جهت تحقق حقوق خود گام بردارند. روشن است که با شرکت
در چنین تشکل های مستقل است که زنان چپ و کمونیست با بدرفتاری
مبارزه به تمام زنان نشان دهند که رهایی واقعی از ستم مضامین
مردسالاری و استعمار از مجرای سرنوشتی رژیم جمهوری اسلامی و سپس
هر رژیم غیر سوسیالیستی میگذرد، که این سوسیالیسم واقعی و نه قلابی
است که این رهایی و برابری واقعی زن و مرد را نوید میدهد، که
تضمین چنین رهایی و برابری تنها و تنها از طریق مبارزه متشکل
خود زنان علیه فرهنگ مردسالاری و استعمار طبقاتی در پیوند با
مبارزه به شاه و سوسیالیسم امکان پذیر است.

تشکلی های مستقل زنان را در همه جا ایجاد کنیم!
سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی
زنده باد آزادی - زنده باد سوسیالیسم

گروهی از هواداران سازمان وحدت کمونیستی

اسفند ۱۳۶۴

I.S.F.
BOX 88
172 23 SUNDBYBERG
SWEDEN

نشانی:

بها معادل ۱ مارک آلمان غربی

باز تکثیر در خارج از کشور:

هواداران سازمان وحدت کمونیستی در اروپا

برای ارتباط با کمیته خارج از کشور سازمان وحدت کمونیستی، با
آدرس های زیر تماس بگیرید .

آدرس ها :

ALIAS
Postfach 396
1060 Wien
AUSTRIA

ANDICHE-RAHAI
Rue du Progres, 111a
2300-LA CHAUX-DE-FONDS
SUISSE

هموطنان مبارز

ادامه مبارزه رفقایمان در ایران با رژیم قرون وسطائی و وحشی خمینی
و تهیه امکانات لازم جهت تداوم این مبارزه، جز با یاری و همکاری تک تک
شما امکان پذیر نخواهد بود . مطمئن باشید که کمک های مالی تان، هر
قدر هم ناچیز باشد در رفع تنگناها و مشکلات و مبارزات رفقایمان در ایران
نقش تعیین کننده ای خواهد داشت . کمک های مالی خود برای ارسال
به داخل را به آدرس بانکی زیر ارسال دارید .

CREDITANSTALT
6020 21 27837
Schottengasse 6
1011 Wien
AUSTRIA

"ما بار دیگر در آستانه‌ی یک سان پر حادثه و سخت دعوت دیرینه‌ی خود را در ضرورت اتحاد نیروهای چپ، علیه رژیم تکرار می‌کنیم. ما ایمان داریم و برای العین می‌بینیم که امکانات بالقوه چپ بخاطر تشدید پروسه‌ی توهم زدائی و مخصصه‌های غیر قابل درمان رژیم بیشتر می‌شود و لسی این را نیز می‌بینیم که بسیاری از نیروهای بالقوه یا بعلت اشتباهات گذشته‌ی چپ نسبت به آن بی‌اعتقادند و یا با مشاهده‌ی سردرگمی‌ها و تکرار سناریوهای قدیم نسبت به آن کلا بدبین و ناامیدند و لاجرم بدیل خود را در جای دیگر جستجو می‌کنند. شعارهای خلق، خلق و طبقه‌ی کارگر و پرولتاریای پیشرو و گذا درست بخاطر ماهیت شعاری خود در شرائط یک رژیم عوامفریب، نه تنها کارآ نیستند که چندش آورند. اگر به خلق، به طبقه و به انقلاب معتقدیم آن را ند در بوق‌های تبلیغاتی بلکه در حرکت دوراندیشانه و با سیاست خود منعکس کنیم. و این کار، رفقا، شدنی است. با اتحاد عمل. با پشت کردن به هر کس که در این راه به هر دلیل مانع می‌تراشد. با کوشش همه‌جانبه‌ی چپ برای ارائه‌ی یک بدیل واقعی. پیش‌بینی ما اینست که در آینده‌ای نه چندان دور شرایطی بوجود خواهد آمد که بدیل چپ امکان عرض اندام جدی خواهد داشت. و بدیل در طول زمان و با کار جدی بوجود خواهد آمد، نه ناگهانی و در شب انقلاب!"

I.S.F.

BOX 88

172 23 SUNDBYBERG

SWEDEN

نشانی:

بها معادل ۳ مارک آلمان غربی

بازتکثیر از

مواد اران سازمان وحدت کمونیستی در اروپا